



بگذارید بگویم چرا از دین متنفرم

اعظم کم گویان

چندی پیش قانون پیشنهادی دیوید بلانکت وزیر کشور دولت بریتانیا برای مجازات کسانی که براساس انتقاداتشان به اتهام نفرت به دین محاکمه می شوند، رسماً اعلام شد. مطابق این قانون کسانی که ادیان بطور اعم یا یک دین بطور اخص را خطرناک بدانند و یا آنها را غیر حقیقی تلقی و تبلیغ کنند در خطر محاکمه و زندانی شدن قرار می گیرند. این طرح علیرغم ظاهر محکمه پسندش چیزی جز دعوت از صنعت مذهب برای استفاده قانونی و سیستماتیک از سیستم قضایی بمنظور خاموش کردن انتقاد به ادیان و باورهای مذهبی نیست. این طرح عمیقاً آزادی بیان را پایمال کرده و چیزی جز زنده کردن قانون عنایت کفر در انگلستان نیست که این بار دامنه آن فقط به مجازات منتقدین مسیحیت محدود نیست بلکه منتقدین کلیه ادیان را هدف قرار داده است. نتیجه محتوم قانون پیشنهادی بلانکت، مصون نگه داشتن دگم های مذهبی و اعتقادات خرافی از توهین، انتقاد، تحقیق و حتی هزل است. این قانون اگر تصویب شود، آزادی اندیشه را کنترل می کند، آتیه ایست ها را سرکوب می سازد، حمله ای آشکار به ارزشهای سکولار در جامعه بریتانیاست و کینه و نفرت مذهبی را اشاعه می دهد.

در دفاع از این طرح و طرحهای مشابه بقیه در صفحه ۵ ←

اینچنین اسلامی بنظر بیایند. قرار نبود "مرزهایشان" اینچنین با جماعت اسلامی "بهم بریزد"، این اسلام پناهی شاید برای تشکیلات خارج کشور یک "حزب برادر" در کشوری که اسلام در میان بافت مهاجرین آن نفوذ دارد مفید باشد (که باز هم جای تردید است)، ولی برای سازمانی که با مهاجرین از ایران آمده شهری تر و عمیقاً ضدمذهبی و بقول اینها "فکلی" سر و کار دارد، این یک لکه ننگ و یک افتضاح سیاسی بزرگ به حساب میاید. سازمانی که بخواهد که دوباره اسلام و جنبش اسلامی را به خوب و بد و میانه رو و بنیادگرا، سمی و خوراکی، و خلقی و ضد خلقی تقسیم کند، آنهم سازمانی که همه میدانند تخم و ترکه همان جنبش اجتماعی و سنت سیاسی است که حزب توده و اکثریت پیرو خط امام را تحویل جامعه داده است، آشکارا حکم ورشکستگی سیاسی خود را صادر کرده است. این "حجاب - گیت" و "اسلام - گیت" این حضرات است. خودشان این را فهمیده اند و میخواهند خرابکاری خود را با هیاهو و جار و جنجال ماستمالی کنند، میخواهند حمایت معذب کننده مسلمین از مواضع و افکارشان را به گردن "چپ روی" و "بنیادگرایی" ضد اسلامی ما بیاندازند. اگر حزب کمونیست کارگری رضاخانی و پل پوتی نباشد، مسلمین بنیادگرا حق بجانب نمیشوند و پشت دموکراسی سپر نمیگیرند و لاجرم مرزشان با راه کارگر و نشریه زنان سوئدی مخالف بنیادگرایی بهم نمیبریزد! استدلالی زندانه و البته بی خاصیت.

حقوق کودک و حجاب اسلامی

ما صحبتی از "چادر کشیدن از سر زنان" آنهم توسط "پاسبانها" نکرده ایم. برنامه حزب کمونیست کارگری صریحاً از آزادی پوشش دفاع میکند. اما برنامه ما همچنین خواهان مصون بودن کودکان از دست اندازی مذهب و فرقه های مذهبی است و بعلاوه "ممانعت از برخورداری کودکان از حقوق مدنی و اجتماعی خویش نظیر آموزش و تفریح و

بقیه در صفحه ۲ ←

برانگیخته است ظاهراً دفاع ما از خواست ممنوعیت حجاب اسلامی برای کودکان است. میگویند این "نهی آزادی پوشش برای مسلمانان" است، این "نهی حقوق دموکراتیک" اقلیت ها است. میگویند این خواست "رضاخانی" و "پول پوتی" و "فاشیستی" و "راسیستی" است، ما را افشاء میکنند که میخواهیم پای "دولت و قانون و پاسبان" را وسط بکشیم، میگویند میخواهیم حجاب را به زور از سر زنان برداریم، میگویند مردم را به "امت اسلام و دشمنان آن" تقسیم کرده ایم و قصد براه انداختن "جنگ صلیبی" داریم. و اینها تازه حرفهای بهترشان است. چیزهای بیشتری هم میگویند که در هر جامعه ای که حرمت و حیثیت همه مردم محفوظ باشد و "اقلیت ها" به امان سنن و فرهنگ اسلامی و شرقی "خودشان" رها نشده باشند، سر و کار گوینده را به جرم هتک حرمت و افترا با "دولت و قانون و پاسبان" میاندازد. اختلاف بر سر حقوق انکار ناپذیر کودک و مساله اختناق و زن ستیزی در خانواده های اسلام زده، یک اختلاف واقعی میان ما و اینهاست که باید بسیار شمرده و مستدل تعریف و تاکید شود. این اختلافی عمیق و بسیار مهم است که پائین تر به آن میرسیم. اما هیستری این اطلاعیه ها از سر اختلاف نظر تشویریک این جریان بر سر این مساله نیست، بلکه ناشی از این واقعیت است که این دوستان فهمیده اند که درست مانند حمایتشان از اخراج افغانی ها از ایران (قبل از سقوط شوروی و غسل تعمید دموکراتیک این دوستان و وقتی اردوگاه عزیزشان با مسلمین افغان در جنگ بود و لذا دموکراسی هنوز برای افغانها جایز نبود) یکبار دیگر در ملاء عام خراب کرده اند و افتضاح بالا آورده اند. این داد و هوار و هیستری بابت جلسه ای است که فراخوان دادند تا پاسخ کمونیست ها را بدهند و توجه وسیع افکار عمومی به نظرات کمین و سخنان اسرین محمدی را خنثی کنند. اما همانطور که از اطلاعیه شان بر میاید، خودشان هم ظاهراً انتظار این استقبال وسیع مسلمین و صد البته "بنیادگرایان" و غریو تکبیرها و صلوات ها در صف حامیان شان را نداشته اند. حال چند روزی چرتکه انداخته اند و فهمیده اند زیان کرده اند. قرار نبود



در دفاع از ممنوع کردن حجاب اسلامی برای بچه ها

اسلام، حقوق کودک و حجاب - گیت راه کارگر منصور حکمت

اخیراً در استکهلم دو اطلاعیه با یک روح، یک مضمون و چه بسا حتی از یک قلم، با لحنی بسیار خصمانه علیه کمپین دفاع از حقوق زنان ایران و کمیته سوئد حزب کمونیست کارگری منتشر شده است که پاسخی جدی را طلب میکند. اعلامیه اول امضای "تحریریه نشریه سوئدی (۹) زنان و بنیادگرایی" را بر خود دارد و اعلامیه دوم مستقیماً به امضای خود سازمان راه کارگر است. موضوعی که خشم این دوستان را

ماهنامه بی خدایان سردبیر :

اعظم کم گویان

azam_kamguian@yahoo.com

دستیار سردبیر :

بابک یزدی

babakyazdi@yahoo.com
سایت

www.bikhodayan.com

← بقیه از صفحه ۱

شرکت در فعالیت های اجتماعی مخصوص کودکان^۱ را جرم میدانند. بحث آزادی انتخاب حجاب اسلامی، مربوط به بزرگسالان است. مربوط به کسانی است که لااقل از نظر صوری و از نظر قانون حق انتخاب دارند و مسئولیت عواقب انتخاب آزاد خود را بر عهده میگیرند (هرچند حق انتخاب زن بزرگسالی هم که چاقو و شیشه اسید اسلامی را میشناسد صوری تر از صوری است). بحث آزادی پوشش هیچ چیز راجع به حقوق کودک و دختران خردسال و نوجوانی که در یک خانواده اسلامی تحت تکفل پدر و مادر خود زندگی میکنند نمیگوید. نوابغ عزیز ما میفرمایند تفکیک کودک و بزرگسال "فرقی در مساله ایجاد نمیکند". خیر، بسیار هم ایجاد میکند.

ما میگوییم حجاب اسلامی سر کودکان و نوجوانانی که به سن قانونی نرسیده اند کردن، باید قانونا ممنوع باشد. زیرا این تحقق حق انتخاب پوشش توسط کودک نیست، بلکه برعکس، در حقیقت تحمیل پوشش خاص به کودک توسط پیروان یک فرقه مذهبی معین است. اتفاقا حمایت از آزادی و حق انتخاب کودک (که خود مطلق نیست) ایجاب میکند که قانونا جلوی این تحمیل گرفته شود. کودک مذهب و سنت و تعصب خاص ندارد. به هیچ فرقه مذهبی ای نپیوسته است. انسانی است جدید، که به حکم تصادف و مستقل از اراده خود در خانواده ای با مذهب و سنت و تعصبات خاص پا به حیات گذاشته است. جامعه موظف است. تأثیرات منفی این بخت آزمایی و قرعه کشی کور را خنثی کند. جامعه موظف است شرایط یکسان و منصفانه ای برای زندگی همه کودکان و رشد و شکوفایی آنها و شرکت فعال آنها در حیات اجتماعی فراهم کند. کسی که بخواهد راه زندگی اجتماعی متعارف یک کودک را کور کند، درست مانند کسی که بخواهد بنا به فرهنگ و مذهب و عقده های شخصی و گروهی خودش جسم کودک را مورد تعرض قرار بدهد، باید با سد محکم قانون و عکس العمل جدی جامعه روبرو بشود. هیچ دختر نه ساله ای شوهر کردن، ختنه (مثله) شدن، آسپز و خدمتکار افراد ذکور فامیل شدن، از ورزش و تحصیل و بازی محروم شدن را "انتخاب" نمیکند. کودک در خانواده و در جامعه مطابق رسم و رسوم و مقرراتی

که وضع شده است بار میاید و این افکار و رسم و رسوم را بطور خودبخودی بعنوان روش متعارف زندگی میپذیرد. صحبت از انتخاب حجاب اسلامی توسط خود کودکان مسخره تر از مسخره است. کسی که مکانیسم محجبه شدن دختر کودکستانی را "انتخاب دموکراتیک" خود او جلوه میدهد، یا اهل کره ارض نیست و یا ریاکاری است که لیاقت ورود به بحث حقوق کودک و مبارزه علیه تبعیض را ندارد. شرط دفاع از هرنوع آزادی کودک برای تجربه کردن زندگی، شرط دفاع از انتخاب داشتن کودک، گرفتن جلوی این تحمیلات خودبخودی و رایج است. کسی که فکر میکند در مساله حجاب، کودک یا بزرگسال "فرقی نمیکند"، قبل از اینکه عضو تحریریه جایی بشود، یا کمیته اسکاندیناوی کسی را تشکیل بدهد، باید فکری بحال عقب ماندگی فکری و بی اطلاعی اش از ابتدائیات مساله بکند.

اما اشاره اینها در بحث "تقص حقوق دموکراتیک" نه به حقوق کودک بلکه به حقوق پدر و مادر است. آیا ممنوعیت حجاب اسلامی برای کودکان و نوجوانان "حق دموکراتیک" پدر و مادر را سلب میکند؟ این ادعای اینهاست. خوشبختانه جامعه بشری دارد از دورانی که زن و فرزند جزو اموال پدر و شوهر بودند و اینها رسماً حق کشتن شان را داشتند خارج میشود. آنچه این حضرات بعنوان حقوق دموکراتیک پدر و مادر از آن سخن میگویند، تتمه حقوق عشیرتی پدر است که خوشبختانه با پیشرفت جامعه و هرچه "فکلی" تر شدن آن بشدت محدود شده است. بله دوستان، حقوق اولیاء نسبت به فرزند محدود و مشروط به حقوق انسانی و جهانشمول و قانونی کودک است. این وظیفه قانون (و "دولت و پاسانها") در هر کشور است که این را تضمین کنند. هیچکس چه پدر، چه مادر، چه خان دایی، چه خاله خانم حق کتک زدن یا ارباب کودک را ندارد، هیچکس حق سلب آزادی کودک را ندارد، هیچکس حق جلوگیری از تحصیل و ورزش و معاشرت کودک را ندارد. هیچکس حق سوء استفاده جنسی از کودک را ندارد. هیچکس حق کار کشیدن از کودک و به کار گماشتن او را ندارد. هیچکس حق آزار جسمی کودک، ولو به حکم شرع انور، را ندارد، هیچکس حق محروم کردن کودک از هیچیک از امکاناتی که جامعه بطور متعارف

حق او دانسته است را ندارد. این کودک آزاری ها جزو "حقوق دموکراتیک" هیچ بشری نیست. اعمال ممنوعیت و محدودیت بر فعال مایشائی سنتی و عشیرتی پدران و شوهران، شرط حیاتی برخورداری کودک از حقوق انسانی ابتدایی خویش است. حقوقی که تازه باید بمراتب بیش از این گسترش پیدا کند. دوستان گرامی، آزادیخواهان نیمه وقت، باور بفرمایید جامعه پیشرفت کرده که به اینجا رسیده. یعنی واقعا فهم این حقایق ساده اینقدر دشوار است؟ اما شاید حجاب اسلامی شامل این کودک آزاری ها نمیشود. آخر حجاب "خلقی" است، "خودی" است، مال "مهاجرین محروم" است، جزو فرهنگ "ما شرقی ها" است، لباس "ضد امپریالیست ها" است، راسیست ها هم آن را دوست ندارند، وزیر مهاجرت سوئد هم خودش بی حجاب است. این تعارفات و چرندیات از زبان یک مسلمان "غیر بنیادگرا"، یا فرقه مسعود و مریم و نظایر آنها، غیر منتظره نیست. اما آیا واقعا کسانی که ادعای زن بودن و ترقی خواهی میکنند و تازه سلام و علیک خود با "فعالین با سابقه جنبش زنان و جنبش ضد راسیستی در سوئد" را هم به رخ مردم میکشند، هنوز معنی اجتماعی حجاب اسلامی، و تأثیرات مخربش برای ذهن و زندگی دختران خردسال و نوجوان در سوئد، را نمیدانند؟ واقعا باید برای اینها از رنج و غم کودکی که منزوی و انگشت ناماست، نمیداند چرا اجازه جست و خیز و بازی و شنا و معاشرت با همکلاسی هایش را ندارد، و کوچکترین اختیاری برای خروج از این وضعیت و خلاصی از این کابوس ندارد، موعظه کرد؟ ببینید تربیت توده ایستی چقدر در این صف عمق و ریشه دارد که حتی یکبار تصادفا هم به یک موضع آزاداندیشانه در مقابل اسلام دچار نمیشوند.

ممنوعیت حجاب "اجباری" برای کودکان

این شعار اثباتی خود اینها در قبال مساله تحمیل حجاب به کودکان است. خیال میکنند فرمول خوب و کارساز و دموکراتیکی هم یافته اند. اما این شعار هیچ چیز نمیگوید و کوچک ترین تأثیری بر واقعیت ستمکشی کودک و بخصوص دختران خردسال در محیط های اسلامی ندارد. چرا؟ به معنی عملی این فرمول دقت کنید. اگر این حکم مبنای عمل جامعه

بشود، تنها کودکانی از حجاب اسلامی معاف میشوند که بتوانند در پیشگاه محکمه یا مرجعی ثابت کنند که پدر و مادر حجاب را به زور سر آنها کرده اند. تا اجبار ثابت نشود، کاری خلاف قانون صورت نگرفته است. انصافا این فرمول راهگشایی است. هر کودک ۹ ساله جسور و فارغ التحصیل دانشکده حقوق، که به حقوق مدنی خود بخوبی واقف باشد و آماده باشد طرد شدن از خانواده خود را بتن بمالد و علنا و رسماً علیه اولیاء مسلمان خود شهادت بدهد و مدارک کافی برای نشان دادن جنبه اجباری حجاب به دادگاه ارائه کند و پاسخ دفاعیه وکلای پدر و مادر و کل مبحث نسبیت فرهنگی را هم در آستین داشته باشد، ممکن است (البته صادر کردن چیزی به "جهان اسلام" نباشند) اجازه بگیرد که حجاب سرنکند. اینکه این کودک بعداً قرار است کجا زندگی کند و در صف اتوبوس و در راه مدرسه چه بسرش خواهد آمد البته جزو معضلات این دوستان نیست.

تمام خاصیت این فرمول اینست که خام اندیشی و بی اطلاعی مدافعینش از مکانیسم های زندگی واقعی و کل معضل کودک آزاری در جامعه و در خانواده را به نمایش بگذارد. دوستان گرامی، اندیشمندان بزرگ، مکانیسم اجبار و تحمیل در خانواده بنیادی تر و پوشیده تر و سیستماتیک تر از اینهاست. کسی بزور اسلحه حجاب سر کودکان نمیکند، زیرا کودک اراده و خواست پدر و مادر را مورد تردید قرار نمیدهد. در ذهن خود، حتی آنجا که مورد ضرب و شتم و تعدی جسمی است، آنها را محق و خود را مقصر تصور میکند. تسلیم به خواست پدر و مادر را وظیفه ای بدیهی تصور میکند. برای کودک از دست دادن محبت پدر و مادر، نداشتن تأیید آنها، رنجاندن آنها، یک کابوس است. معلوم نیست چرا این دوستان شهامتی را که خودشان دسته جمعی حاضر نیستند در مقابل مسلمین نشان بدهند، از یک کودک خردسال در یک خانواده مذهبی آنهم در مقابل پدر و مادر و زعمای قوم انتظار دارند. قرار بود این دوستان ماده ای، قانونی، سیاستی، در دفاع از حقوق کودک طرح کنند، اما با این شعار معلوم میشود که برعکس این کودکانند که باید غیرت به خرج بدهند و راه کارگر و نشریه سوندی زنان و بنیادگرایی را از بن بست سیاسی

نجات بدهند. بگذارید از اینها بپرسیم واقعا با این فرمول، در عرض سال، حجاب اسلامی از سر چند کودک کنار می‌رود، سه، چهار، هفت، یازده؟ معضل یک نسل از کودکان و نوجوانان زیر ستم در سوئد امروز را این شعار قرار است پاسخ بدهد؟ بگذارید بپرسیم چرا در موارد مشابه دیگر بار اثبات جرم، یا طرح شکایت، به دوش کودک نیست؟ آیا شما حاضرید فقط کار "اجباری" کودکان را منع کنید؟ آیا حاضرید فقط سوء استفاده جنسی "اجباری" از کودک را ممنوع کنید؟ آیا حاضرید فقط کتک خوردن برخلاف میل کودک را منع کنید؟ آیا حاضرید فقط شوهر دادن "اجباری" دختر زیر سن قانونی را ممنوع کنید؟ آیا حاضرید فقط ختنه "اجباری" دختر را محکوم کنید، آیا در هریک از این موارد اگر کودک خود بی تفاوت یا راضی باشد، یا شکایت نکند، یا شکایتش را پس بگیرد، جرمی واقع نشده و وظیفه شما تمام و وجدانتان راحت است و میتوانید به جلسه تحریریه سوئدی و کمیته اسکاندیناوی سازمانستان^۱ برگردید؟

این شعار بی محتوا و ریاکارانه است. فرمولی است برای فرار از مساله و نرنجاندن مسلمین. سر کردن حجاب اسلامی بر سر دختران خردسال بنا به تعریف یک تحمیل مذهبی و فرهنگی توسط فرقه ای خاص است. همانقدر که مریدان فرقه "دروازه بهشت" حق ندارند هنگام خودکشی برای پیوستن به "سفینه مادر" کودکانشان را هم همراه خود به قتل برسانند، اهل فرقه اسلام هم حق ندارند انزوا و بردگی و بی حقوقی زن در کیش خویش را صاف و ساده به سر دخترانی که در جمع آنان چشم به جهان گشوده اند نازل کنند. جامعه حق دارد، بلکه موظف است، از حقوق این کودکان دفاع کند، حتی اگر خود از بلایی که بر سرشان میاید بی خبر باشند یا آن را با آغوش باز پذیرفته باشند. جامعه حق دارد بخواهد استانداردهایی که به قیمت روشننگری ها و مبارزات حق طلبانه انسانهای بی‌شمار به نرم زندگی بدل شده اند، در مورد این کودکان نیز به یکسان رعایت شود. اینها فقط اموال اولیاء شان نیستند. شهروندان محترم و صاحب حق جامعه اند و جامعه در قبال حفظ حقوق

آنها مسئول است. کسی که واقعا خواهان منع تحمیل حجاب به کودکان باشد، کسی که بخواهد بطور واقعی این دخترانی که امروز قربانی حجاب اسلامی اند، از آن خلاص شوند، این را هم میفهمد که باید خواستار منع حجاب اسلامی برای کودکان باشد. تنها این خواست از دختران در خانواده های اسلامی بطور واقعی حمایت میکند. تنها این خواست اجازه میدهد خانواده هایی که خود تمایلی به حجاب اسلامی ندارند اما زیر فشار جماعات اسلامی و فضای حاکم بر محیط زندگی خویش هم‌رنگ جماعت میشوند، این فشارها را پس بزنند و انسانی تر عمل کنند. تنها این خواست به آن مادرانی که خود این ظلم را سالها حس کرده اند و با دخترانشان سپاتی دارند، امکان میدهد که در محیط خانواده به حمایت از فرزندانشان برخیزند و صدایی پیدا کنند. تنها این خواست بطور واقعی قشریون و متحجرین و تجار مذهب در محیط های مهاجرین را منزوی میکند. تنها این خواست متضمن کم مشقت ترین و اصولی ترین راه خلاصی کودکان از ظلمی است که بر آنها روا داشته میشود.

هیولای "قانون و پاسبان"

یک جرم سنگین ما ظاهرا اینست که خواسته ایم قانون جلوی این اجحاف به دختران خردسال و نوجوان در محیط های اسلامی را بگیرد. ما خواسته ایم نوع خاصی از آزار و سلب آزادی کودک قانونا ممنوع اعلام شود. عکس العمل اینها به این مساله باور نکردنی است. این "توسل به قانون و زور است"، "پول پوتی است"، "رضا شاهی است"، "لوینی است"، "بگیر و ببند" است. گویی بار اول است که میشوند کسی در دفاع از حق خواستار تغییر قانون و کسب تضمین قانونی علیه اجحاف شده است. معلوم نیست این ضدیتشان با دخالت دولت در دفاع از کودک را باید به حساب آتارشیسم و سوپر انقلابیگری نیویافته شان گذاشت یا به حساب ملحق شدنشان به جنبش دولت زدایی و بازار پرستی که شرط دموکرات محسوب شدن در دنیای پسا شوروی محسوب میشود. چرا یک نفر از این "جنبش های زنان و فمینیستی و ضد راسیستی سوئد" برای این دوستان تازه دموکرات ما توضیح نداده است که تمام مبارزه

برای اصلاحات و رفع تبعیض مبارزه ای است بر سر قانون و برای تغییر و اصلاح قانون و استفاده از قانون. چرا کسی برای اینها توضیح نداده است که کارگر و زن مساوات طلب جدالها کرده اند تا اصل برابری زن و مرد و مرخصی دوران بارداری و بیمه بیکاری را در قانون گنجانده اند تا همین دوستان از مواهب آن برخوردار باشند. چرا کسی به اینها نگفته است که کل جنبش زنان، جنبش حقوق مدنی در آمریکا، جنبش ضد آپارتاید، جنبش محیط زیست، جنبش هایی برای تغییر قانون و گرفتن حمایت قانون از خواست های خود بوده اند. قانون، محور مبارزه برای اصلاحات در جامعه است. چطور میشود آدمی را که از حمایتش از حقوق زن و کودک سخن میگوید ولی پیشاپیش اعلام میکند که کاری به قوانین کشور ندارد و از تغییر آن بی نیاز است سر سوزنی جدی گرفت. باشد، درک میکنیم، نظم نوین شده، اسپانسورهای سوئدی حضرات هم فارسی بلد نیستند، ولی دیگر هر چرندی که نمیشود گفت. اگر این افکار مشعشع دوبله به فارسی شان را در نشریه سوئدی مربوطه بازگو کنند، اگر به جنبش فمینیستی که خواستار گذراندن قوانین به نفع زنان است به همین شیوه "لوینی و پول پوت" بگویند، اگر به اتحادیه ها هتاکی کنند که چرا خواهان ممنوعیت کار کودکان هستند، اگر به بازنشسته ها فحاشی کنند که مصرا خواهان کنترل دولت و قانون و "پاسبانها" بر پس اندازهای خود در صندوق های بازنشستگی و جلوگیری از حیف و میل آنها هستند، آنوقت اولین کسی که عذرشان را بخواهد و در خروج را نشانشان بدهد همین "جنبش های فمینیستی و ضد راسیستی سوئد خواهانند" بود.

بعلاوه معلوم نیست چرا تصویب هر قانونی باید به "بگیر و ببند" تعبیر شود. ترساندن مردم به شیوه ملاها و تکرار طوطی وار دشنام ها و دروغ های های پاخورده جنگ سردی دول غربی علیه کمونیست ها، هرچند بسیار زنده است، اما از زبان اینها دیگر ما را متعجب نمیکند. واقعیت اینست که تصویب قانون منع حجاب اسلامی برای کودکان، مانند سایر مقررات مدنی، باعث میشود که اکثریت عظیم مردم

بطور عادی آن را رعایت کنند. و در نتیجه عده زیادی از دختران در خانواده های اسلامی بدون کشمکش هرروزه از این اسارت خلاص شوند. اینک با موارد عدم رعایت این قانون چه برخوردی باید بشود چیزی است که باید جداگانه و با در نظر گرفتن جنبه های مختلف مساله راجع به آن اظهار نظر کرد. پارک کردن جلوی شیر آب آتش نشانی هم ممنوع است و کسی را تا بحال به این جرم، حتی در ایران و اندونزی، "نگرفته" اند. موتور سواری بدون کلاه ایمنی هم ممنوع است و این قانونی است که با مذهب و عمامه سیک ها در تناقض است. ولی این مانع تصویب این قانون نشده و هیچ سیک هم آن را "رضاشاهی" و "پول پوتی" و طرحی برای "بگیر و ببند" سیک ها خوانده است. اصل اینست که با تصویب این قانون، اصالت حقوق کودک و این واقعیت که مذهب امر خصوصی و شخصی پدر و مادر است و نباید به فرزند تحمیل شود و حقوق مدنی کودک را محدود کند، بعنوان نرم جامعه تصریح و تاکید میشود. و بالاخره شاید باید به این هم اشاره کرد که این اولیاء هستند که در قبال نقض این قانون پاسخگو هستند و نه کودک. کودکی که حجاب به سر دارد خود جرمی مرتکب نشده است.^۱ اما آلترناتیو پیشنهادی اینها چیست. اگر قرار نیست قانون دخالت کند، چگونه میشود به کاپوس دختران در خانواده های اسلامی خاتمه داد. پاسخ: دیالوگ انتقادی، ارشاد، "افزایش حمایت از دختران خانواده های اسلامی"، "افزایش قدرت و دخالت سازمانها و نهادهای مستقل مردمی". بعبارت دیگر، مساله را باید به بخش خصوصی و مکانیسم بازار عقاید سپرد. باید امکانات و "قدرت" بیشتری در اختیار سازمانهایی از نوع "مجله سوئدی زنان و بنیاد گرایی" و "چهره های سرشناس تلویزیونی" که "ریاست جلسه" بلد هستند گذاشته شود تا با بسیج مسلمانان معتدل و پرو بال دادن به اسلام بردبار، به شیوه ای که دیدیم با رشد بنیادگرایی در میان مهاجرین مبارزه کنند. دختران خانواده های اسلامی فعلا باید صبر داشته باشند، به حقوق دموکراتیک اولیاء مومن خود احترام بگذارند، و قطعاً در موقع

دست مذهب از زندگی مردم کوتاه

مقتضی از طریق برنامه موزائیک از نتایج نجات بخش این مجاهدات مطلع خواهانند شد.^۸

پائین تر خواهیم دید که پایه های "مادی" این نوع موضع گیری چیست. اما برای کسی که درد واقعی اش محرومیت بخشی از کودکان این نسل این جامعه از حقوق انسانی شان باشد، این نظرات بی محتوا و بی ارزش است. حقوق کودک باید با همان مکانیسمی تضمین شود که هر حقی در جامعه تضمین میشود. قانون باید به نفع رفع تبعیض از دختران در خانواده های اسلامی تغییر کند. قانون باید این دختران را از دست اندازی فرقه های مذهبی مصون کند. قانون باید این حق را به این اعضای فراموش شده جامعه سوند بدهد که خود، وقتی به سن قانونی رسیدند، آزادانه راجع به مذهب تصمیم بگیرند و در این فاصله هیچ باور و راه و رسم مذهبی، آنهم با نتایجی چنین مخرب و نابود کننده، به آنها تحمیل نشود. آنکس که حاضر نیست حمایت از این قربانیان آشکار کودک آزاری و زن ستیزی را صریحا وظیفه قانون و دولت بداند، اگر پالانش واقعا کج نباشد، قدر مسلم حتی از فهم صورت مساله عاجز است.^{۱۹}

"اقلیت تراشی" و نسبیت فرهنگی

محور اساسی موضع اسلامی و راست این حضرات بحث نسبیت فرهنگی و مقوله اقلیت هاست. به این مساله باید در فرصت دیگری با تفصیل پرداخت. اینجا همینقدر باید گفت تز نسبیت گرای فرهنگی و تمام سیاست ها و روش های دولتی و غیر دولتی ای که در غرب روی آن بنا شده است یک پدیده فکری عمیقا راسیستی است. نسبیت فرهنگی پوششی است برای ایجاد یک آپارتاید همه جانبه اجتماعی، حقوقی، فکری، عاطفی، جغرافیایی و مدنی میان ساکنین یک کشور اساسا برحسب نژاد و قومیت و مذهب، و نتیجه ای جز ایجاد جوامع کوچک و در خود و عقب مانده "اقلیت" های غیر اروپایی در دل جامعه "اکثریت" سفید و اروپایی ببار نیآورد.^۱

جلوی این روند باید سد شود. همه مردم سوند شهروندان متساوی الحقوق جامعه اند و باید تحت قوانین و نرمهای اجتماعی یکسانی زندگی کنند. ما برخلاف این جماعات جامعه را به اکثریت ها و اقلیت های فرهنگی و

دینی و ملی و نژادی تقسیم نمیکنیم. ما به حقوق و آزادی های یکسان و جهانشمولی برای همه آحاد بشریت قائلیم که باید همه، مستقل از جنسیت و نژاد و قومیت و غیره از آن برخوردار باشند. ما خود را بخشی از هیچ اقلیتی نمیدانیم. کودکانی که محور این جدال امروزد، به هیچ اقلیتی تعلق ندارند. اینها کودکانی ساکن سوندند که باید از کلیه حقوق و آزادیها و امکاناتی که به لطف تلاش نسلهای پی در پی انسانهای آزاد اندیش و برابری طلب و پیشرو این جامعه برای کودکان فراهم شده است برخوردار باشند.^۲

از همین جدل بر سر حجاب اسلامی کودکان پیداست که مدافعان نسبیت فرهنگی و اقلیت تراشی چه کسانی اند. بورژوازی سوند که مهاجرین و خارجیان را عناصری تا ابد بیگانه با این جامعه میداند و هدف خود را مهار و کنترل آنها و دور نگاهداشتن آنها از سوخت و ساز اجتماعی سوند به ارزان ترین شکل ممکن میداند. نسبیت فرهنگی در عرصه فکری و اجتماعی همان کاری را میکند که گتوسازی ها در قلمرو سکونت و اقامت انجام میدهند. در اینسوی معادله، اقلیت کاذبی که به این ترتیب ایجاد میشود، احتیاج به خان و شیخ و مبصر و ناظم دارد. کسانی از نوع و نژاد "خودشان" که در امر اداره این جوامع اقلیت به جامعه اکثریت یاری برسانند، کسانی که جلوی تنش و تلاطم در کمپ اقلیت را بگیرند، کسانی که از درون جامعه اقلیت جلوی خواست ایجاد یک جامعه واحد و یکپارچه را سد کنند، انتظارات را پائین نگاه دارند و ایدئولوژی آپارتاید را به زبان و فرهنگ جامعه اقلیت مشروعیت بدهند

^۳ و این شغل شریفی است که این جماعات برای آن خیز برداشته اند. از دولت برای خود "قدرت و نفوذ" مطالبه میکنند. حواسشان هست که به دین و راه و رسم این جامعه اقلیت و "حقوق دموکراتیک اولیاء اسلامی" خدشه ای وارد نشود، علیه تصویب قوانین سراسری ای که بخواد توریسته مراجع سنتی در محیط اقلیت را محدود کند هیاهو راه میاندازند و سمپاشی میکنند. به دختران خردسال اقلیت وعده "حمایت بیشتر" میدهند. آشنایی و حمایت مقامات و شخصیت های سرشناس و دلسوز دنیای اکثریت را به رخ اقلیت میکشند و تکبیر و صلوات و تائید مذهبیون اردوی اقلیت را نشان

مقامات دنیای اکثریت میدهند. اینها امیدوارند مدیران داخلی جهان اقلیت بشوند. کسانی که یک پا در هر دو جهان دارند، در مرکز جین میپوشند، فمینیست میشوند و به زبان سوندی ادعای آزادیخواهی میکنند، و در محل لنگ و چارقد و عبا میپوشند و با زبان و الفاظ آخوندهای دهات و بچه حاجی ها کسانی را که از مدرنیسم حرف میزنند "فکلی" میخوانند. دستور کار خود را نیز بخوبی فهمیده اند و دارند سنگ تمام میگذارند. هدف دور نگاهداشتن جامعه اقلیت از جامعه اکثریت و قرنینه فرهنگی و سیاسی و معنوی آن است. هدف جلوگیری از ایجاد فضای قطبی و متشنج است. هدف جلوگیری از "رشد بنیادگرایی در نسل دوم خارجیان" است. هدف مصون داشتن سوند از تروریسم اسلامی است.^۲

متاسفانه نسخه اینها نه فقط علیه دختران خانواده های اسلامی است بلکه عینا جاده صاف کن عروج ارتجاع و تروریسم اسلامی در این جوامع است. چند بار باید ثابت شود که عقب راندن مذهب و ارتجاع مذهبی جز با دفاع صریح از ارزشهای انسانی در مقابل مذهب ممکن نیست. چند بار باید ثابت شود که راه جلوگیری از توحش مذهبی باج دادن به آن و تلاش برای چهره انسانی ساختن از آن نیست بلکه مبارزه علیه خرافات و راه و رسم های مذهبی است. چند بار و به چه بهایی باید به اینها ثابت شود که اسلام و مذهب جناح مترقی و قابل حمایت ندارد. چند بار باید ثابت شود که تنها وجود یک آلترناتیو آزادیخواهانه رادیکال و واقعی است که میتواند زمین را از زیر پای اسلام سیاسی جارو کند. چطور نیفهمند که راه ممانعت از ارتجاع و تروریسم اسلامی مشروعیت دادن به این تاجر و ترور در چهارچوب خانواده نیست. چطور نیفهمند اقلیت تراشی و سیاست نسبیت فرهنگی خدمت بی جیره و موجب به ارتجاع اسلامی است و زمینه و محیط اجتماعی و فرهنگی برای جذب نیروی آن را فراهم میکند.^۵

مساله ای که مطرح شده است بسیار مهم است. قطب بندی ای که بوجود آمده است واقعی و عمیق است. اینک هیاهو و عوامفریبی این گروهها تا چه حد میتواند اقتضاح سیاسی جدیدشان را رفع و رجوع کند فرعی است. مهم اینست که در برابر کل راسیسم هیات حاکمه این جوامع و ترزا و سیاست های رنگارنگشان برای شکل دادن به یک آپارتاید فرهنگی و اجتماعی و در برابر کل جریانات مرتجع، عقب مانده، و نان به نرخ روز خور در بین مهاجرین، صف آزادی خواهی و برابری طلبی و سکولاریسم با تمام قوا به میدان بیاید. حزب کمونیست کارگری به این مبارزه متعهد است. دفاع از حقوق دختران در محیط های اسلام زده و خانواده های اسلامی جزء لاینجزای این مبارزه است.

در خرداد ۱۳۷۶، ژوئن ۱۹۹۷،^۳ شماره ۲۴ انترناسیونال منتشر شد. مجموعه آثار منصور حکمت جلد هشتم صفحات ۳۷۹ تا ۳۹۲ انتشارات حزب کمونیست کارگری ایران، چاپ اول نوامبر ۱۹۹۷ سوند ISBN 91-630-5761-1

مرگ تمساح عید مارمولک ریبوار آزادی

مرگ تمساح بزرگ خمینی بنیانگذار جمهوری خونخوار اسلامی راه را برای فعالیت‌های خونخوارانه مارمولکها باز کرد. در مدتی که این پیر مستبد در قید حیات بود و به ظاهر آدم دوست بود ملت ایران در امان نبود. چون او نیز خودش فهمیده بود که این قدرت را با زحمت بدست نیاورده بلکه با خون مردم زحمتکش به قدرت رسیده است و از این می ترسید که آن را از دست بدهد دست به راه اندازی ارگانهایی مثل کمیته یا اطلاعات یا همان (سازمان ساواک) و کشتار مردم و افراد روشن فکر و آزادیخواه زد و در مدت ۸ سال جنگ انسان کش باعث کشتن هزاران افراد بی گناه واز همه جا بی خبر گردید. حالا پس از گذشت چند سال از مرگ این تمساح بزرگ قرن ۲۰ افرادی را از نسل خود بر جا گذاشته است. اکنون در سالگرد این تمساح قرن این حاکم مستبد جمهوری اسلامی داغ مردم را تازه کرده و مردم را از خود میترسانند. اما این افراد به جای مانده از باقیمانده های حکومت ظالمانه می باشند که خون این ملت را مکیده ودر شیشه کرده اند. این افراد زورگوی قرن ۲۱ با گرفتن خون ملت خود و دادن آنها به ملت‌های تروریست مثل لبنان، فلسطین، و گروهکهای انصاراسلام و القاعده به تامین آنها پرداخته که از آنها مثل سگ جلو خانه در هنگام لزوم به عنوان سربازان امام زمان استفاده بنمایند که ما با پشتیبانی افراد آزادی خواه و رادیکال و حزب کمونیست کارگری به نابودی آنها میپردازیم تا دست آنها راز این دنیا کوتاه کنیم تا دنیایی بهتری داشته باشیم.



آیاتی چند از جلد دوم کلام الله مجید!!

چنین گفت مارکس

برادران و خواهران ایمانی!

از این هفته در این بلاگ آیاتی چند از جلد دوم کلام الله و شأن نزول و تفسیر آن، توسط برادر حاج رفیق اوستا الطیلاوی! به حضور شما تقدیم میگردد:

سوره مطربون آیات ۶ و

یا ایها المطربون، اضرب سازکم و ترقص جمیعنا* ان الله یحب المطربون و المطربات

شان نزول آیات فوق چنین است که روزی که پیامبر عظیم الشان اسلام به معراج خداوند تشریف برده بودند، خداوند را شاد و خندان زیارت میفرمایند و از خداوند تبارک و تعالی میپرسند که دلیل این شادمانی چیست؟ خداوند میفرماید: یا محمد امروز ملکی خلق نمودم که آنقدر زیباست که دلم نیامد آترا به بندگان مقرب بدهم و به حرمسرای خود روانه نمودم کنون از همبستری با وی برمیکردم تنها نماند که اگر فرزندی پدید آید، آیا آترا مثل عیسی باز به ریش ما خواهند بست؟ محمد فرمود: خدایا اندر فکر مشو و شاد باش که بندگان را چه به دخالت در اراده الهی. محمد این بگفت و با چغانه و حرکاتی که بعدها به بابا کرم معروف گشت، گرد باریتعالی طواف نمود و در همین لحظه جبرئیل آیات فوق را بر پیامبر عظیم الشان اسلام فرود آورد. قرأت آیات فوق در مجلس لهو و لعب ثواب صد بار پیاده به حج رفتن دارد و بر مسلمین واجب است هنگام انجام بابا کرم آترا با بانگی بلند و در مقام حجاز تلاوت کنند.

خداوند همه ما را با پیامبر اسلام محشور بگرداند.

و من الله توفیق

تضمین آزادی بیان است. این رسم و روش یک جامعه متمدن و رشد یافته است که از عقاید هر چند ناخوشایند و غلط نمی ترسد چون مطمئن است که در بحث و جدل آزادانه، این حقیقت است که پیروز می شود. دانش و آگاهی طی بحث و جدل و استدلال پیشرفته است. طی قرن‌ها، صنعت مذهب در همدستی با قدرتهای ارتجاعی حاکم با آزادی بحث و بیان مخالفت کرده است؛ سیستم تفتیش عقاید، انگیزاسیون، گالیله را خاموش کرد و تمام جوامعی که آزادی بیان را خفه کرده اند، مردم را در فقر و جهل نگه داشته اند. این احترام بی دلیل و بی جا برای مذهب و تحمیل رعایت آن بر مردم و ترس از انتقاد از دین، نباید ما را به گذشته بازگرداند. خاموش کردن مردم غلط و خطرناک است. بدون آزادی بیان، تضمین آزادیهای دیگر ممکن نیست.

قانون پیشنهادی بلانکت، حقوق انسانی از جمله حقوق زنان و آزادی بیان و عقیده را محدود می کند چون راه هر نوع نقد به ادیان و زن ستیزی و انسان ستیزی مذاهب را سد می کند. با تصویب این قانون امثال من و شما و سلمان رشدی و تسلیمه نسرین شما بخاطر عدم عقیده به مذهب و نقد یا هزل آن، این بار در زندانهای بریتانیا و استرالیا مجازات می شویم.

امثال خمینی و غرداوی و خیل ملاحا و شیخ ها می گویند چرا از بی خدایان و از من نفرت دارند اما بگذارید تا من هم بگویم چرا جامعه ای می خواهم بدون دین، بدون ملا، بدون ریش و مقنعه و عمامه و نعلین و بدون دخالت دین. بگذارید منم بگویم چرا از دین متنفرم و چرا نفرت از اسلام معادل نفرت از مسلمانان نیست. می توان از اسلام و اسلام سیاسی تنفر داشت اما مردمی که خود را مسلمان می دانند دوست داشت. انتقاد از اسلام راسیسم نیست. آری این در اول کار ممکن است قدری شلوغ و پلوغ و نامطبوع بنظر برسد، اما این آزادی است و آزای بیان. این راه رسیدن به حقیقت و تضمین حقوق انسانی است.

بقیه ا. صفحه ۱
فت می شود که طبق این قانون، جریان‌های راسیستی و فاشیستی مانند بی. ان. پی. که کارشان نقد یا هزل دین اسلام نیست، بلکه نفرت از انسانهای معتقد به این دین است، از تعرض به مسلمانان منع می شوند. اما اگر دولت بریتانیا واقعا بخواهد بی. ان. پی. را بعنوان یک جریان راسیستی که براساس نژاد و نفرت از نوع معینی از انسان، خشونت بر می انگیزد را مجازات کند، به اندازه کافی قانون در این مورد وجود دارد و دستش باز هست که بتواند این کار را بکند. اما دولت بسادگی از کنار موارد متعدد خشونت، توهین، تحقیر و آزار مسلمانان توسط بی. ان. پی. می گذرد. از این رو، هدف این قانون محدود کردن این حزب فاشیستی و دفاع از حقوق انسانی نیست بلکه می خواهد دست جریان‌های فئاتیک اسلامی و مسیحی را در برپایی نفرت و انشقاق مذهبی باز بگذارد و آزادی بیان در انتقاد از دین و هزل در مورد دین را سرکوب نماید. مدتی پیش قانونی مشابه قانون پیشنهادی بلانکت در ایالت ویکتوریای استرالیا تصویب شد که بلافاصله منجر به تحت تعقیب قرار دادن یک فرقه فئاتیک مسیحی که به باورهای یک سکت مسلمان توهین کرده بود، گردید. اکنون دادگاه در موقعیت مضحک و در عین حال واقعی قرار گرفته تا حکم بدهد که آیا این نفرت مذهبی از متون مقدس مسیحیت نشأت گرفته است یا نه. برخی از فرقه های مسلمان که مجدانه برای تصویب این قانون تلاش کردند حالا از کرده خود پشیمان شده اند چون عواقب آن، فردا می تواند دامن خود آنها را بگیرد. این قانون موجب خود — سانسوری مردم، نویسندگان و متفکرین می شود چون وقتی مردم مطمئن نیستند که تا چه درجه از انتقادشان مستوجب مجازات قانونی می شوند، تصمیم می گیرند که ننویسند، چون امن تر است. این چیزی جز خود - سانسوری نیست. بگذارید آزادی بیان و انتقاد از دین، تضمین قانونی داشته باشند. این تنها راه درخشش حقیقت است. حتی اگر دروغ گفته شود، حتی اگر راسیسم از آن استفاده کند، بهترین راه جلوگیری از راسیسم و اختناق و اشاعه نفرت،

سکولاریسم گام اول در آزادی از دین

خدا، دین و حقیقت

بن عقیده منحط نزدیک گشته اند.

جان آدامز

وقتی که میتولوژیست های کلیسا، سیستم خود را بنا نهادند، کلیه نوشته هایی را که در دسترس بود، یافته و آنها را مطابق دلخواه خود جمع و جور کردند. آنچه که ما امروز تورات (کتاب قدیم) و انجیل (کتاب جدید) می خوانیم، معلوم

زنان نه از جامعه، نه دولت و نه دین احترام و جایگاه انسانی شان را کسب می کنند. این مذهب است که بیشترین نابرابری بین زن و مرد را بوجود آورده و تداوم بخشیده است.

تسلیمه نسرین

من معتقدم که پایمال کردن آزادیهای مردم توسط سرکوب آرام و تدریجی کسانی که در قدرت هستند، موثرتر از اعمال خشونت آمیز و ناگهانی غیر حکومتیان و قدرتمندان است.

جان آدامز

من به چند دلیل شروع به پرستش خورشید کرده ام: قبل از همه، برخلاف خداهای دیگر، من می توانم خورشید را ببینم که هر روز آنجا هست، و چیزهایی که خورشید ببار می آورد بوضوح وجود دارند: گرما، نور، غذا و یک روز خوش. هیچ رمز و رازی در کار نیست و مثل بقیه ادیان کسی از من درخواست پول نمی کند، مجبور نیستم لباس بپوشم و به عبادت رسمی بروم. و جالب اینجاست که عباداتی که من برای خورشید بجا آوردم و عبادتهایی که رسماً برای خدا کرده ام، هر دو تقریباً پنجاه درصد جواب داده اند.

جورج کارلین

شما نمی توانید یک معتقد به دین را به حقیقت متقاعد کنید چون عقیده او مستند نیست و بی پایه است. اعتقاد او بر پایه یک نیاز عمیق به معتقد بودن است.

کارل ساگان

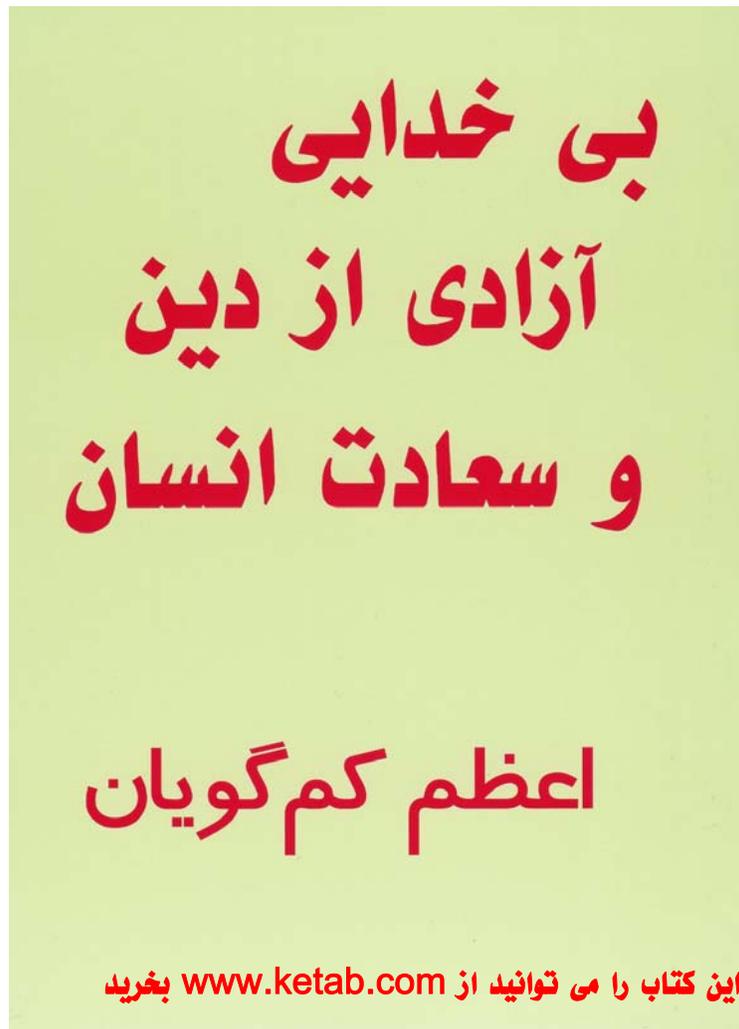
کلیه کتب آسمانی ساخته دست انسان هستند.

توماس آلوا ادیسون

اگر مردم واقعا از احکام و دستورات کتابهای آسمانی و الهی پیروی کنند فقط تعدادی کمی آدم روی کره زمین باقی می مانند. کشت و کشتار، شکنجه، آزار و تجاوز و نفرت خمیر مایه و رکن اصلی کلیه ادیان است.

ابول قاسم

من درباره انواع خرافات در دنیا تحقیق کرده ام و خرافات مسیحیت چیزی بهتر از آنها نیست. عقاید خرافی همگی مانند هم هستند و پایه شان در میتولوژی و داستانهای حماقت آمیز است. میلیونها انسان بیگناه، زن، مرد و



کودک از زمان مسیحیت سوزانده شده، شکنجه و زندانی شده اند. تاثیر این همه زور و ظلم چه بوده؟ بخشی از دنیا را به جاهلین و بخش دیگر را به ریاکاران تبدیل کرده و دروغ و خطاکاری را در همه جا اشاعه داده است.

توماس جفرسون

نیست همانهایی هستند که در آن زمان وجود داشته اند، معلوم نیست این کتابها چگونه جمع آوری شده اند، چگونه مطالبشان اضافه شده، تغییر یافته یا دستکاری شده و بطور کلی بزرگ گشته اند.

توماس پین

تنها چیز خوبی که از مذهب بیرون

من از فکر کردن به مخرب ترین نمونه سو استفاده ای که از غم و اندوه در طول حیات بشریت شده است یعنی از فکر کردن به صلیب مشمئز می شوم. فقط فکر کنید که موتور غم و اندوه چه مصائبی را برای بشر تولید کرده است.

جان آدامز

خدا، شیطان، بهشت و جهنم همگی یک روز در پانزده سالگیم وقتی که دین را کنار گذاشتم، از زندگی من محو شدند.

سلمان رشدی

خدا نه فقط مرده است بلکه کاری بکن که در تعطیلات یک لوله کش گیر بیاوری.

ودوی آلن

من بالاخره مسیح را قبول کردم نه بعنوان نجات دهنده بلکه بعنوان کسی که از او پول قرض کنم.

جورج کارلین

ادیان همگی پوچ و توخالی اند.

توماس ادیسون

تمدن بشری تا آنجا که به آزادی زنان مربوط می شود پیشرفت بسیار کندی داشته است. یکی از موانع قدیمی و پابرجا، ادیان هستند. نابرابری زن و مرد فرمان خداست و دین دشمن زنان است. خدای کلیه ادیان، زنان را فرودست کرده و مردان را بر آنان برتری داده است. از این رو یکی از ارکان جدی آزادی زنان، آزادی آنان از دین و ستمگری ادیان است.

اعظم کم گویان

مسیح مصلوب هیچ چیز درباره خودش، تاریخ تولدش والدینش یا مشخصات دیگر خود ننوشته است. حتی یک خط انجیل هم کار او نیست. تاریخ مسیح تماماً کار دیگران است.

توماس پین

کلیسای روم مقرر کرده که هیچ کس نمی تواند بدون تعلق کلیسایی باشد و سایر سکنهای مذهبی هم به نسبت میزان جهل خود و یا تحت تسلط کشیشان خبیث و بد طینت به

خدایان (۳)

رابرت گرین اینگرسول ۱۸۷۲

ترجمه: اعظم کم گویان

گفته می شود که یکی از همین خدایان، دستورات زیر را در مورد به بردگی گرفتن انسانها به پیروان خود داده است:

"اگر یک برده هبرو را خریدید، او معمولاً ۶ سال خدمت می کند و در سال هفتم آزاد شده و به بیرون می رود. اگر با پای خودش آمده با پای خودش هم بیرون می رود، اگر متاهل باشد همسرش هم با او می رود. اگر ارباب برایش همسر گرفته باشد و او دارای فرزندان دختر و پسر شود، ارباب صاحب همه آنها خواهد بود و اگر مرد آزاد شود فقط خودش می رود چون همسر و فرزندان متعلق به ارباب هستند. حال اگر برده بگوید که من همسر و بچه هایم را دوست دارم و نمی خواهم بروم، ارباب او را به نزد داورانی می برد که حکم می کنند که گوش برده را در بیرون خانه و در ملا عام با درفش سوراخ کرده و وی تا آخر عمر بعنوان غلام حلقه بگوش برده ارباب باقی بماند.

آیا این عمل تاکنون از هیچ شیطنانی سر زده است؟ آیا هیچ شیطنانی چنین راه حلی بیرحمانه و قسی القلب را در حق یک پدر، همسر و کودکان آنها انجام داده است؟ چه کسی چنین خدایی را عبادت می کند؟ چه کسی در مقابل چنین هیولای کریهیی سجده می کند؟ چه کسی برای چنین خونخواری عبادت بجا می آورد؟ کلیه خدایان دشمنانشان را تهدید کردند که روح آنها را دچار عذاب می کنند. کدامیک از شیاطین

چنین تهدیداتی کرده اند؟

از نظر من توضیح ایده های مربوط به خدایان و شیاطین ساده و سهل است. آنها تولیدات کاملاً مادی و طبیعی هستند. انسان همه آنها را آفریده است و تحت شرایط مشابه و یکسانی دوباره همه آنها را خلق خواهد کرد. انسان نه فقط کلیه این خدایان را خلق کرده بلکه آنها را از مادی که در اطرافش بوده ایجاد کرده است. عموماً انسان، خدایان را در قالب خودش زده است و به آنها دست، سر، پا، چشم، گوش و اندام تکلم را بخشیده است. در هر ملتی، هم خدایان و هم شیاطین آنها نه فقط همان زبان سراسری را حرف می زنند بلکه همان اشتباهاتی که مردم عادی در زمینه های تاریخ، جغرافیات، ستاره شناسی و کلیه واقعیات دیگر مرتکب می شوند را مرتکب می گردند.

هیچ خدایی متفاوت تر و پیشرفته تر از مردمی که او را خلق کرده اند، نبوده است. سیاه پوستان خدایان خود را با پوست سیاه و موی فرفری درست می کردند؛ خدایان مغول ها پوست زرد و چشمان بادامی تیره داشتند. یهودیان مجاز نبودند که خدایان خود را نقاشی کنند و گرنه، ما یهودا را با ریش پر، صورت بیضی شکل و یک دماغ عقابی می دیدیم. ژئوس یک یونانی کامل و تمام عیار بود و ژئو مانند یک عضو سنای روم به نظر می آمد. خدایان مصر صورتهای صبور و قیافه هایی آرام مانند مردمی که آنها را ساخته بودند، داشتند. خدایان کشورهای شمالی در ردهای پشمی و گرم؛ و خدایان مناطق حاره لخت بودند. خدایان هند سوار فیل بودند و خدایان جزایر، شنا کنندگانی ماهر بودند. خدایان مناطق قطبی شیفته

چربی وال (حیوان عظیم الجثه) بودند.

تقریباً همه مردم خدایان خود را نقاشی و طراحی می کردند. سپس این نقاشی و طراحی توسط مردم فقیر و طبقات پائین بعنوان خدایان واقعی تلقی می شدند که باید نماز و عبادت و قربانی در حق آنها انجام می شد. در برخی از کشورها حتی امروزه هم اگر مردم بعد از یک دوره طولانی عبادت و قربانی برای خدای خود، به خواسته ها و امیال شان نرسند، این خدایان یعنی همان تصاویر و مجسمه ها و طراحی ها را، بعنوان خدایان نالایق و ناتوان با روشی سرزنش بار، رو به پشت گذاشته، روی آنها را می پوشانند و یا نفرین و سرزنش به آنها می گویند:

"شما بی قرب و ارزش هستید؛ ما شما را در یک معبد رفیع و مجلل خانه دادیم؛ با طلا تزئین تان کردیم؛ بهترین اغذیه را برایتان فراهم نمودیم و زیبا رویان را به شما تقدیم کردیم؛ با این همه توجهات و محبت ها، شما آنقدر ناسپاس هستید که از برآوردن خواستههای ما امتناع می کنید" پس از این، آنها خدایان خود را از جایگاه شان پائین کشیده، رو به پشت می خوابانند و در اشغال و کثافات در گذرگاهها رها می کنند. اگر پس از مدتی این مردم بنوعی و به دلیلی به خواستشان رسیدند، طی تشریفات بزرگی این خدایان را تمیز کرده و با احترام آنها را به معبد باز گردانده و در مقابل شان تعظیم کرده و از عمل خود معذرت خواهی می کنند. آنها به خدایان خود می گویند:

"ما مقداری شتابزده بودیم و شما هم قدری تعلل کردید. چرا شما باید کاری بکنید که سزاوار چنین

برخوردی بشوید؟ آنچه که اتفاق افتاده بهر حال اتفاق افتاده است. بیائید دیگر درباره آن فکر نکنیم. اگر شما گذشته را فراموش کنید ما شما را مجدداً و بیش از گذشته در طلا و نور و ناز و نعمت غرق خواهیم کرد."

انسان هرگز از حیث خدا و خدایان کم نیاروده است. انسان تقریباً همه چیز را عبادت کرده است از جمله بدترین و تهوع آورترین جانوران را. انسان، خدا، زمین، آب، هوا، نور و ستارگان را پرستش و حتی برای صدها سال در مقابل مارهای بزرگ سجد و تعظیم کرده است. در همین دوران معاصر، قبایل وحشی، خدایان خود را از اشیایی که از مردم متمدن می گیرند، می سازند. قبیله توداس، زنگوله گردن گاو را عبادت می کند. قبیله کوتاس به یک جفت بشقاب نقره ای که بنظر آنها زن و شوهر محسوب می شوند، نماز و عبادت می کنند.

برتری فیزیکی مرد بر زن، این واقعیت که اکثریت خدایان مذکر هستند را توضیح می دهد. اگر زنان این برتری فیزیکی را دارا بودند، آنگاه اکثر خدایان، زن می شدند و باید لوکس، با لباسهای لختی وموهای آویزان و براق، و در وسایل مجلل ظاهر می شدند.

هیچ چیز از این روشن تر نیست که هر ملتی، کارآکرتهای عجیب خود را به خدایان ساخته دست خود می بخشد و هر فرد نیز ویژگیهای منحصر به فرد و غریب شخصیتی اش را به خدایش می دهد.

از وب سایت بی خدایان دیدن کنید

کیفرخواست من علیه اسلام



اسماعیل خضری

درب قرآن را که باز می کنی می خوانی به نام خداوند بخشنده مهربان. شروع کردن کارها به نام او که ما را موفق کند این صفات برای او بسیار زمخت و نا مربوط است چونکه واقعا تعداد زیادی از سوره هایش بی حرمتی به انسان است و به جانب زن هیچ مردسالاری به گرد او نمی رسد. اولین شرط جهان متمدن برابری مرد و زن است که در اسلام شدیداً نقض شده است. و به غیر از حرف و دستور خدا و پیامبر به هیچ کس و هیچ مخالفی حق هیچگونه اظهار نظری را نمی دهد. این خدای مردسالار زن ستیز جنایت کار را نباید هیچ انسان سالمی به پیشیزی بخواهد و باید از زندگی انسان برای همیشه جاروب شود. هر چند خدایی وجود ندارد ولی با وجود این باز هم مرگ بر خدا چونکه مرگ خدا یعنی مرگ سنگسار مرگ بریدن دست و پای انسانها مرگ بی حقوقی زنان مرگ خرافه و جهل مرگ اعدام و مرگ خدا یعنی آزادی انسان *

در کودکی مغزو حواس و وجودم از جن و شیخ و پری مالا مال و پر بود. خرافه و مذهب و خدا در منطقه ما عقل و خرد را به رگبار می بست، آزادی خواهی و برابری از دور سوسو می زد چونکه پسر عموم پیشمرگ کومله بود در خانه ایشان کم و بیش بحث وجدل گرم و داغ بود. با وجود اینکه سن و سالم زیاد نبود بعضی اوقات سرک می کشیدم به بحثها گوش فرا می دادم ولی برخی وقتها به من اجازه نمی دادند، چاشنی تفکر در مورد رد خدا آن موقع زده شد، با

شنیدن اینکه خدا چرند است یکه خوردم چندین روز می ترسیدم که خدا بلاي نازل می کند ولی بعد که خبری از بلا نبود یواش یواش کنجکاو شدم از همان زمان به تدریج خود را از شر خدا خلاص کردم و به فرمان های او هیچ وقعی نگذاشته و عمل نمی کردم، ان زمان که سفره جنایات حکومت جمهوری اسلامی به فرمان فرزند خلف محمد. خمینی جنایتکار گسترده شد و فرمان پاکسازی کردستان از کفار آغاز شد و این شعار که ما با کفر می جنگیم نه با کفر به مرحله اجرا در آمد هر چند بین کرد و کفار فرق نمی گذاشتند و همه را از دم تیغ تیز شمشیر اسلام می گذراندند، پدرم در جریان پاکسازی شهرک ربط بوسیله جانیان اسلام کشته شد، با مرگ پدر همچون بسیاری از خانواده های دیگر ضربه خورده، کانون گرم خانواده ما هم متلاشی شد و از خواهرانم جدایم کردند و در منزل یکی از عموهایم سکنی گزیدم، همیشه غمی جانکاه بر جسم مستولی بود، چقدر بد است این خدای واهی و پوچ. مدام به خدا و پیامبر بد می گفتم، یک روز یکی از دوستانم مرا پیش آخوندی برد که مرا نصیحت کرده و تسکین دهد. ملا شروع کرد که خدا مهربان و دانا و خوش بیان است به همه چیز و همه انسان ها لطف دارد. گفتم اگر مهربان است چرا مردان خدا پدرم را کشتند. ملا گفت: حضرت محمد هم در کودکی نه پدر داشته نه مادر. کلی برابرم فلسفه بافی کرد که باید نماز بخوانی و روزه بگیری که خدا ترا به بهشت ببرد و روح پدرت هم شاد می شود. کمی آرام شدم ولی بدگفتن به خدا در تنهایی همچنان ادامه داشت. وقتی که در کلاس چهارم ابتدایی درس می خواندم معلم کتاب قرآن مان شخصی بود که فامیلش روحانی بود یک پاسدار بود. گفت باید هر کدام از دانش آموزان یک کلام الله مجید تهیه کنند من می خواهم از روی خود قرآن به شما درس بدهم این کتاب درسی کافی نیست. به عمویم گفتم

اموزگار گفته باید یک قرآن بخرم. خلاصه آن را خریدم به قیمت پنجاه تومان در حالی که هر روز برای پول توجیبی مدرسه پنج ریال داشتم، معلم می گفت نباید بگویی که قرآن را خریده ایم بلکه بگویی ان را به ما هدیه کرده اند چون خرید و فروش ان گناه دارد (عجب یک بام و دو هوایی) کلی با ان مشکل داشتم، باید قاطی کتابهای درسی نباشد سنگین هم بود برای بردن به مدرسه خیلی اذیت می کرد، زیاد حوصله قرآن خواندن هم نداشتم معلم هم قول داده بود اگر کسی درس را حاضر نکرده باشد کتک نمی خورد. ولی بیشتر مواقع به قولش عمل نمی کرد، روزها و شبهای زیادی به این مساله فکر می کردم که یک طوری سر قرآن را زیر آب کنم و یک جوری ان را بفروشم هم از دست ن، خلاص شوم و هم با پول آن بستنی و بادکنک بخرم و شادی کنم. بعد بگویم ان را گم کرده ام ولی متاسفانه این آرزو همانند بسیاری از آرزوهای دیگر دوران کودکیم در نطفه خفه شد. بعد از ان در دوران راهنمایی آموزش اسلام بیشتر شد. حفظ کردن سوره حمد و نماز اجباری شد. ان را حفظ کردم ولی تا حالا یک بار هم در پیشگاه موهومات و خرافات سجده نکرده و دولا دولا نشده ام. معلم درس قرآن، یک اخوند کرد بود. تعداد بچه ها بسیار زیاد، منم چونکه دست خطم قشنگ بود دفتر نمره را معمولا من می نوشتم. مخصوصا اسم خود را جا می گذاشتم بعد از چند جلسه که گند کار در می آمد، ملا کلی عصبانی شده و بچه ها قاه قاه می خندیدند. شانس هم برای من نمره ای قید می کرد. دوران تحصیلات راهنمایی من مصادف با جنگ ایران و عراق بود و سردشت یکی از شهرهایی بود که بمباران می شد. منزل ما چسپیده به پادگان شهر بود. هر وقت هواپیماهای عراقی در آسمان ظاهر می شدند قرآن به دست به منزل یکی از فامیلها فرار کرده و پناه می گرفتیم تا ما هم به آنجا می رسیدیم

چرا مسلمان نیستم

"چرا مسلمان نیستم" یکی از صفحات همیشگی "بی خدایان" خواهد بود. این صفحه مکانی است برای ارائه شهادت نامه ها و تجارب شخصی بیخدایان. از کلیه خوانندگان و علاقمندان دعوت می کنیم با نوشتن تجارب خود برای این صفحه، اعتراض خود به انقیاد دینی و خداپرستانه را با صدایی رسا و محکم اعلام کنند.

سردبیر

کابوسی در تونس (۲)

سامیه لاییدی

به نام انسان توانا و بخشنده

من در ۱۴ ژوئیه ۱۹۸۳ در فرار از دینی که بهترینها را در زندگی از من دریغ کرده بود، وارد پاریس شدم. دنیای جدیدی برای من در محیط دانشگاه باز شد و شروع به تحصیل در رشته فلسفه و جامعه شناسی کردم. سرانجام من آزادی را کاملاً از طریق عطش و اشتیاقم برای مطالعه فلسفه یونان و فلاسفه غربی نظیر افلاطون و کانت استنشاق کردم. این عطش برای درک مفهوم وجود همواره با من بوده و من دیگر نیازی برای وصل خودم به دین نداشتم.

اولین عکس العمل من فرار از هر فضایی بود که خطر یادآوری کابوسی که من تازه از آن گریخته بودم را به من خاطر نشان می کرد. بسیاری از افراد پیرامون من فرانسوی بودند. تنها افراد تونسی که در پیرامون من بودند مادر و سه تا از برادرانم بودند. چون کاملاً مطمئن نبودم که حق با من است آرزو می کردم کسی در اطرافم حرف از اسلام و مسلمانی نزند. اگر حرفهای آنها درباره غرب درست بود چه؟ من تصمیم گرفتم خودم را در آنچه که از آینده می آمد، غرق کنم. من تصور می کردم که کارم دیگر با

اسلام و اسلامیسم بعنوان صفحه ای تاریک در زندگیم تمام شده است. ناگهان باخبر شدم که همسر خواهرم بعد از شرکت در یک کودتای نافرجام علیه رژیم حبیب بورقیبه بعنوان یک پناهنده سیاسی به پاریس آمده و در آنجا مستقر می شود. در سالهای ۱۹۸۷ بورقیبه بدلیل عدم سلامتی از قدرت کنار گذاشته شد و سپس براساس قانون اساسی تونس، نخست وزیر به ریاست جمهوری رسید.

دوباره من با تمام وجود از سوی نیرویی که باعث فرارم در چهار سال پیش گردید، تحت فشار قرار گرفتم. اکنون دیگر از یک طرف خانواده ما توسط مقامات تونسی بدلیل تعلق به گروههای اسلامی تحت نظر بود و از سوی دیگر تحت فشار دامادمان که عضو بنیان گزار حزب اسلامی ام. تی. آی در تونس بود، قرار داشتیم.

وقتی که من اولین تماس را با برادرم کریم که برای ادامه تحصیل در سن ۱۴ سالگی به پاریس آمده بود برقرار کردم، متوجه شدم که او در تماس با اسلامی هاست. تنها کسانی که از وضعیت وی مطلع بودند خواهرم و همسر او بودند. ما تصور می کردیم که او مرد جوانی است که دائماً در حال سفر و به دنبال ماجراست. من سعی کردم او را متقاعد کنم که با هم زندگی کنیم و دوست داشتهم روش زندگی مانند او باشد اما او همیشه مخالفت می کرد. در تابستان ۱۹۸۹ بود که من به ماهیت زندگی و کارهای او شک کردم. او درباره شیعه راستین در اسلام در تقابل با اسلام سنی صحبت می کرد. او مرا تحت تاثیر قرار داد. من با خود می گفتم شاید چیزی که من بدنبالش بودم را دکترین شیعه که ادعا می کرد به ورژن واقعی اسلام نزدیک تر بود، پیدا کنم.

بار دیگر من در جستجویم بدنبال حقیقت، از لحاظ فکری مسموم شدم. من خودم را در دکترین شیعه غرق کردم و کتاب علی پیشوای آن را خواندم. آنچه که در دکترین شیعه جالب است این است که تاکید را روی

دگم ها و دگماتیسیم نمی گذارد. در عین حال من دریافتم که شیعه مغز متفکر جریانات اسلامی و تروریسم اسلامی در دنیاست. من از طریق شهادت نامه برادرم کریم در قلب یک شبکه که مرکز آن در ایران بود، به ماهیت واقعی این جریانات و اسلام بعنوان الهام بخش آنها و ماهیت فعالیتهای برادرم پی بردم. برای اولین بار در زندگیم فردی در خانواده ام در درون یک شبکه بین المللی، ماهیت واقعی اسلام و گروههای اسلامی را برملا می کرد. پس از تجربه اسلام سنی و اسلام شیعه و همچنین مطالعه درباره مسیحیت و یهودیت، من کاملاً نسبت به دین بیزار شدم. من شروع به گذران زندگیم در بین کوهستان و دریا، بین اسکی و قایقرانی، بین تحصیلات دانشگاهی و شغل های مختصر زمان دانشجویی ام کردم. در این دوره بود که پس از اینکه برادرم خاطراتش را از درون فعالیت گروههای تروریستی اسلامی نوشته بود، من شروع به ترجمه آنها از عربی به فرانسوی و تالیف آنها در کتابی به نام "کریم برادرم و اسلامیسیت و تروریست سابق" نمودم. این کتاب در سپتامبر ۱۹۹۷ به زبان فرانسه منتشر شد. در این دوره من بشدت از جهل و عدم علاقه عموم درباره معضل اسلامیسیم، متعجب بودم. از پس از این دوره، من و برادرم در مبارزه با اسلامیسیم و تروریسم اسلامی هم پیمان شدیم. ما در ماه اوت سال ۱۹۹۷، جمعیتی را برای این کار بنیانگذاری کردیم. در مه ۱۹۹۹ یک ژورنال فرهنگی را برای اشاعه سکولاریسم در کشورهای عرب مسلمان بخصوص در مغرب یعنی شمال غربی آفریقا منتشر کردیم. من نمی خواستم نسل جوان دچار بلایی که من، خانواده ام، برادرم و خانواده های دیگری مانند ما شدند، بشود. در تونس، هفتاد درصد جمعیت کمتر از بیست و پنج سال دارند و طعمه مناسبی برای گروههای و تروریسم اسلامی هستند.

مذهب یک ابزار مناسب برای کسب قدرت سیاسی است. راه حل نهایی برای جلوگیری از تاثیر مخرب دین، جدایی

مذهب از دولت است بخصوص در آن بخشی از جهان که اسلام قدرت فعال مایشائی دارد. در کشورهای عربی، مذهب و ناسیونالیسم دو خطر بزرگ هستند که انسانیت را تهدید می کنند. من همچنین روی صحبتیم با زنان در کشورهای مسلمان عرب است که بیش از هر کس تحت ستم قرار دارند. کلیه ادیان ضد زن هستند. چرا ادیان ابراهیمی اینقدر از زنان در هراسند؟

امروزه ما حتی در غرب هم حق انتقاد از اسلام را نداریم چون زندگیمان در معرض خطر قرار می گیرد. حتی مسلمانان رفرمیست و معتدل هم تحت فشار هستند به این خاطر که می گویند اسلام باید خود را مورد بازبینی و انتقاد و سوال قرار دهد.

اکنون من در سن ۴۰ سالگی فکر می کنم مساله مذهب را مورد تحلیل و بررسی قرار داده ام و توانسته ام بدون لظمت و صدمات فراوان و غیر قابل جبران، خودم را حفظ کنم چون بموقع عمل کردم و خود را از خطر اسلام نجات دادم.

برای خاتمه بخشیدن به تاثیر و نفوذ ادیان و برای پیشرفت بشریت، سکولاریستها و آته ایست ها باید در یک مقیاس بین المللی با هم کار کنند. امروز من چهار فصل ویوالدی را بر چهار جزو قرآن ترجیح می دهم، من مدیتیشن را بر نماز ترجیح می دهم. معبد مقدس واقعی فقط در درون خود انسان وجود دارد.

ما به حیات انسان احترام می گذاریم و با تمام قوا آن را حفاظت می کنیم، ما به جای فراخواندن جنگ مقدس و ریختن خون بیگناهان برای رضای خدا، نبرد آرا و اندیشه ها را فراخوان می دهیم. همانطور که اقلیدس گفت: "چیزی که بدون دلیل و مدرک، چشم بسته پذیرفته شده باشد، بدون مدرک و دلیل هم کنار گذاشته و طرد می شود. هیچ وقت برای سوال و تردید و جستجوی حقیقت دیر نیست. خدا کاملتر و زیباتر از آن است که بشود آن را باور کرد.

زنده باد بی خدایی

دین و لینک



فواد عبداللهی

اسلام و قرآن

ابتدا آسمان خلق شد یا زمین؟

در سوره بقره آیه ۲۹ خدا می گوید: "او خدایی است که همه موجودات زمین را برای شما خلق کرد سپس به خلقت آسمان همت گماشت." در سوره فصلت آیه های ۹ الی ۱۲ به جزئیات خلق زمین اشاره شده و بار دیگر تاکید شده که ابتدا خداوند زمین را آفرید. اما در سوره النازعات آیه های ۲۷ الی ۳۰ می خوانیم آسمان را ابتدا بس بلند و محکم آفرید سپس زمین را بگسترانید!

۱. اگر قول اول و دوم را بپذیریم سوال این است که اگر ابتدا زمین را آفرید، زمین را در کجا قرار داد؟ می دانیم زمین سیاره ای کروی است در فضا و واقع در منظومه شمسی. چگونه ممکن است ابتدا زمین آفریده شده باشد و بعد آسمان و بعد خداوند زمین را در فضا قرار داده باشد؟! ۲. امروزه حتی کودکان هم در مورد انفجار بزرگ (بیگ بنگ) کمابیش اطلاعاتی دارند. می دانیم تمامی جهان پس از انفجار بزرگ بوجود آمده و از آن زمان تاکنون همچنان در حال انبساط است. لذا اینکه ابتدا زمین خلق شده باشد ناشی از تصور عملی ۱۵۰۰ سال قبل است! ۳. در سوره النازعات علیرغم تناقضی که با دو آیه قبلی دارد اشاره به این موضوع دارد که امین گسترده شده است، به عبارت دیگر مسطح است که خود اشتباهی دیگر است. بنابراین همانطور که می بینیم هر سه سوره در مورد بوجود آمدن زمین و جهان دارای اشتباه و تناقض با هم می باشد.

رشاد خلیفه که بود؟

دکتر رشاد خلیفه مصری الاصل و بیوشیمیست مصری ساکن آمریکا بود که فرضیه عدد نوزده را پیش کشید که بسم الله الرحمن الرحیم، نوزده حرف است و کلمه "اسم" نوزده بار در قرآن آمده است. و کلمه جلاله "الله" ۲۶۹۸ بار که مضربی از نوزده است، یعنی ۱۴۲ در ۱۹؛ و عدد نوزده در قرآن

شماره نگهبانان جهنم هم است (علیها تسعه عشر). این اشکالی به بار نمی آورد، ولی عدد نوزده عدد مقدس بابیان و بهاییان است؛ یعنی حروف "حی" یا اصحاب نزدیک باب است، لذا مسلمانان از این نظریه برآشتند و آشوب های پس از ادعای پیامبری او در نهایت به ترور یا قتل رشاد خلیفه انجامید. اشکال دیگر نظریه او این بود که تا حدودی "حساب سازی در آن مشاهده شد. او برای اینکه حساب هایش درست از آب درآید معتقد بود که برخی کلمات از جمله اسم او "رشاد" از قرآن حذف شده است. نظریه رشاد خلیفه که منجر به ادعای رسالت توسط او شد به شرح زیر است: رسول میثاق خدا، رسول متحد کننده است. ماموریت او پاک کردن و متحد کردن ادیان کنونی است در یک دین واحد: اسلام (تسلیم). اسلام اسم نیست؛ بلکه توجیه تسلیم کامل شخص است به تنها خدا، بدون بت عرار دادن عیسی، مریم، محمد و یا مقدسین. هر کس دارای چنین مشخصاتی باشد "مسلمان" (تسلیم شده) است. بنابراین، شخص می تواند یهودی مسلمان، مسیحی مسلمان، هندوی مسلمان، بودایی مسلمان یا مسلمان مسلمان باشد.

رسول میثاق خدا ادعای خدا مبنی بر اینکه "تنها دین قابل قبول از نظر خدا، تسلیم است" را تحویل می دهد. و اینکه هر کس غیر از تسلیم را بعنوان دین انتخاب کند، از او قبول نخواهد شد. رسول خدا باید اثباتی جهت

دنیای دیگر، بار سلطه و بهره کشی بر دوش انسان سنگین تر و سنگین تر می شود. عدم وجود شرایط لازم برای تفکر آزادانه انسان که توسط عاملان رواج خرافات ایجاد شده و زمینه را برای مذهب سازان به منظور عقب نگاه داشتن انسان میسر کرده است. حال این سوال پیش می آید که این عروسک گردانی از کیست؟ و چه نفعی برای این عروسک گردان وجود دارد و پشت پرده چه می گذرد؟ برای گرفتن و تصاحب چیزی که متعلق به یک کودک است، کافی است که به اصطلاح او را گول بزینیم یا از چیزی بترسانیم. ولی برای افراد بالغ باید از حربه یا فریب و یا ترس در ابعادی بزرگتر و واقع گرایانه تر استفاده کرد. اما اگر این سوال پیش می آید که با فریب دادن انسانها چه نفعی به مبلغین خرافات و مذهب سازان میرسد؟ جواب خیلی ساده است: پر شدن کیسه های زر و کسب قدرت و سلطه انسان بر انسان و سو استفاده از هر لحاظ اینها با تهدید به سوختن در عذاب یا ترساندن انسان ها به جزا و حساب و کتاب خدایی و یا ساختن و وعده دادن دورنمایی از بهشت برین، همان عمل فریب دادن کودک را با ابعاد بزرگتر انجام می دهند و جلوی هر نوع روشنگری و تفکر آزاد را با تهدید به مرگ به حکم خدای زائیده دست خودشان می گیرند. و آنجایی که دروغین بودن خدایشان در حل کوچکترین مسایل علمی و طبیعی آشکار می گردد با زیرکی دست به آفریدن شیطان و نفس اماره می زنند تا مسایل را بر گردن او بیاندازند، اینها ثواب و پاداش را به تصویر می کشند، جزا و عذاب را خلق می کنند تا بتوانند به اندیشه انسان صدمه بزنند و اختیار انسان را از او سلب کنند. بیاییم اختیار انسان را به خود او باز گردانیم؛ بیاییم فقط با کمی تفکر در مورد خرافات و نفع حاصل از آن، گره از این کار بگشاییم؛ بیاییم همه با هم دست مذهب از زندگی انسان را کوتاه کنیم. وبلاخره فرار روز افرون مردم از چنگال مذهب را همصدا فریاد کشیم.

رسالتش را نشان دهد. هر رسولی با نشانه های انکار ناپذیر الهی می آید که خابت می کند که او از طریق قادر مطلق تایید شده است تا پیغام های خدا را تحویل دهد. موسی چوب دستی خود را انتخاب و به مار تبدیل شد، عیسی به خواست خدا جزامی را شفا داد و مرده را زنده کرد، نانه صالح شتر معروفش بود، ابراهیم از میان آتش گذشت، و معجزه محمد قرآن بود. قرآن و انجیل آمدن رسول متحد کننده، رسول میثاق خدا را پیشگویی کرده اند. جایز است که رسولی با این ماموریت بسیار مهم با قویترین معجزه حمایت شود. در حالی که معجزات رسولان قبلی از لحاظ زمان و مکان محدود بوده اند، معجزه خدا جهت حمایت از رسول میثاقش ابدی است؛ در هر زمان و هر مکانی می تواند بواسطه هر کسی مشاهده شود. این ضمیمه شامل شواهد عینی، قابل امتحان، قابل تحقیق و انکار ناپذیری است که ثابت می کنند رشاد خلیفه رسول میثاق خدا است.

مذهب، سیاست و دموکراسی خدا بزرگترین افسانه بشری...

افسانه مذهب و خرافات که به دست انسان آفریده شده هدفی غیر از به بیراهه کشاندن و سو استفاده از انسان نداشته است. از بدو پیدایش خدا و مذهب به دست افراد آگاه از عدم وجود خدا و مذهب، خط و روال زندگی عادی انسان شکل تیره ای به خود گرفته و بجای لذت بردن از هر لحظه عمر و تنها فرصت زندگی، با تشویق به امید خیالی

نامه های شما

لاوان از ایران

من مقالات اعظم کم گویان را در وب سایت بی خدایان خواندم.

اعظم! هزاران سپاس و تشکر مرا بپذیر. از جانب دختر کوچکی که در ایران به زور، مقنعه و حجاب بر سرش گذاشته اند از اعظم تشکر می کنم؛

از طرف دختر جوانی که در نیجریه از ختنه و مثله جنسی گریخته است از اعظم سپاسگزاری می کنم؛

از جانب زنی که در مراکش بعد از مرگ همسرش به دلیل بی تمیننی به تن فروشی روی آورده از اعظم تشکر می کنم؛

از طرف زنان کتک خورده در اردن، مصر و پاکستان و بنگلادش از اعظم سپاسگزاری می کنم؛

از سوی زنی که از طرف پاسداران جمهوری اسلامی مورد تجاوز قرار گرفته، حامله شده و نمی داند چگونه به کودک خود در آینده بگوید پدرش کیست از اعظم تشکر می کنم؛

هزاران سپاس و درود بر اعظم از سوی همه زنان تحت ستمی که نمی توانند اعتراضشان را با صدای بلند بگویند؛

هزاران تشکر به اعظم از سوی زنان بیسواد که هنوز هم نمی توانند بنویسند و بخوانند و تعداد آنها بی نهایت است؛

با امید آنکه قدرت عاشقانه و محبت آمیز طبیعت، عمر تو را افزون کند؛

با امید آنکه قدرت خارق العاده طبیعت آگاهی و درایت شما زن بزرگوار را در جنگیدن برای حقوق زنان تحت ستم و آزار دیده، بیشتر و بیشتر کند.

بینش حکمت از ایران

اعظم جان به این وسیله با تمام وجود از زحمات بی دریغت سپاسگزاری می کنیم. ماهنامه شما در یک جمله فقط می توانم بگویم کاملاً بی نظیر است. از کلیه زحمات شما سپاسگزاریم.

جمعی از دوستان از سنندج

نیک از انگلستان

من با نظر اعظم کم گویان در مورد

منع حجاب دختر بچه ها و اینکه آن را کودک آزاری می خواند موافقم. من همچنین با اعظم موافقم که تحمیل دین به کودکان، کودک آزاری است و معتقدم که این کار بچه ها را تا آخر عمر غمگین و افسرده می کند. اگر بزرگسالان می خواهند از دین و مواد مخدر بعنوان راهی برای گریز از واقعیات استفاده کنند، آنها حق ندارند دین را به کودکان تحمیل کنند.

بنفشه از ایران

با درود. امیدوارم روز بیشتر و بیشتر به هدفمون نزدیک تر بشیم. می خواستم ببینم چگونه میتوانم جلد دوم آیات شیطانی را صفحه به صفحه پیاده کنم. بدلیل فیلترینگ جمهوری اسلامی قادر نیستم اینکار را بکنم. شما می توانید کمک کنید؟ با تشکر فراوان

پویان از ایران

سلام خانم کم گویان. موفقیت شما را در چاپ مقالاتتان برای کتابهای درسی دانشگاهی توسط کمپانی تامسون به شما و همه بی خدایان تبریک می گویم. بی خدایان شماره ۷ به دستم رسید و با دقت و علاقه نشریه را دنبال می کنم. با آرزوی یک دنیای بهتر بدون دین و مالکیت خصوصی.

مهرداد از تهران

خفاش سیاه شب که از خرافات می آمد

آمد شهر ما را دید از شادی مردم ما غمگین شد بخود پیچید نشست باز اندیشه کرد

نقاب به روی زشت خود و سیاه کفن بسر گذاشت

گفت به همه بهشتیم بهشتی که مال همه است

اگر بخواید میرویم بهشت بلد راهتون منم

مردم ساده دل شهر اسیر رویاها شدند

مردم گول خورده شهر روان شدند پشت سرش

رفتند شدند اسیر شب دریند خون آشام بند

آری این است قصه تلخ وطن ما ولی دور نخواهد بود که بر این خفاشان سیه روی ظفر یابیم و آنها را از حیطة قدرت به زیر کشیم. زیرا نقاب از سیرت پلیدشان برداشته شده و همگان از هویت پلید و زشت آنها آگاهی یافته اند و بر همگان آشکار گشته که این خفاشان از خون پاک جوانان ما برای حفظ و بقای سلطنت ننگین خود می نوشیدند. پس ننگ بر آنان. پس همگی خواهیم کوشید و سعی و تلاش خود را هر روز افزون خواهیم کرد زیرا که مژده و نوید یک دنیای بهتر به ما رسیده است. آری دور نخواهد بود آن روزی که بدور از این خفاشان و وعده های خیالی بهشت آنها در دنیایی بدون هیچ خرافه و دینی زندگی کنیم. به امید دنیای بهتر و به دور از هر خرافه و دینی

اسماعیل خضری از آلمان

به: سایت بی خدایان — اعظم کم گویان

موضوع: فوت خداوند جنایتکار قابل توجه همه انسانها:

آن زمان یکی بود یکی نبود، نبود. آن زمان همه کس بود فقط خدا نبود (خوب، خدا هم بود)

خدا که گفته بود سهم دختر نصف پسر است، به ریش خودش خندیده بود. آن زمان که خدا گفته بود اگر پدری دخترش را بکشد اب از آب تکان نمی خورد. نبود. باز هم پته خدا روی آب بود. دیه زن و مرد برابر بود. اصلاً دیه

ای در کار نبود چونکه باعث تحقیر انسانها بود. در دیدن یک تراژدی اگر زن هم در دادگاه در مقام شاهد، تنها حاضر بود، کافی بود. زیرا پزشکان

آزمایش کرده بودندو برایشان ثابت شده بود !! که قوه بینایی و قدرت تفکر زن

و مرد به سان هم است! ومعلوم شد که خدا روی سر زنان کلاه گذاشته و کلاه

گذار تشریف داشته بود. زن ستیزی

یواش یواش رخت بر بسته بود. آن زمان

ریاکار و دروغگوی را یهو سبز کردند، اسمش شیرین عبادی بود. به پاس

حمایت از حقوق زنان و کودکان (باور نکنید) در کشور ایران، محوطه بازی

حاکمان خدا یک جایزه به او ارزانی دادند (همان پول کلفت منظورم است) اگر این پول را برای زنان و کودکان ایران داده بودند (شوخی کردم مگر سرمایه و ازاین کارها) بسیار بهتر بود. او به هر جا و هر کشور و هر دانشگاهی که دعوت می شود یا می رفت، در ایتالیا، در فرانسه، در نروژ، در کانادا می گفت: خدا خوب است. اسلام دین عدالت و برابری است. اسلام با حقوق بشر نه تنها در تناقض نیست حاشا مو نمی زند (اروپا یادش داده بود، مگر نمی دانید اروپا دوست خداست باور بفرمایید عین خداست البتة اسمش سرمایشه دارخداست) سرمایه دار خدا و شیرین خانوم خیلی زور زدند و کلی برای خدا تبلیغات کردند، که مردم خدا بی گناه است، بیچاره است، (مگر مردم به خرجشان می رفت، مردم حق داشتند هر وقت این خدا زور داشت دمار از روزگار مردم در می آورد) ولی جالب اینجاست شیرین خانم هر وقت به ایران، کشور مردان خدا بر می گشت، حجاب اجباری می پوشید، با هیچ مردی دست نمی داد در غیر این صورت سنگسار ناب محمدی (ص) می شد ویا ۰۰۰؟ آن زمان در میان مردم جوک بود و برای خنده می گفتند که دروغگو صورتش سیاه می شود ولی او به لطف سفید کننده های دست ساز اروپا در امان بود و کککش نمی گزید. آن دور و زمانه حتی سازمان حمایت از حیوانات هم بوجود آمده بود. خلاصه قندعسلهای عزیز: بعضی از انسانها مرتب به باری تعالی تیکه می انداختند. خدا بد جوری کلافه شده بود، خیلی غصه خورد، بعد در دوران پیری جان خویش را به ما تسلیم کرد و مرد. از زمانی که خدا نزد ما فوت کرده است و بی خدا شدیم حال روزمان بسیار خوب است. شما هم از زمانی که بی خدا شده اید از حال و روزتان بنویسید.

بقیه از صفحه ۱۳ ← مساجد و سر خم کردن و زانو زدن و حقیر شدن انسانها می شود. ترس موجب سجده کردن و کوچک شدن انسانهای دعا کننده می شود. دین می آموزد که بنده و برده باشید، مطیع باشید، تحقیر شوید، خود را انکار کنید، مقاومت نکنید. دین اتکا به خود، جسارت، بلند پروازی و دفاع از خود را در انسان از بین می برد. دین خدا را ارباب و سرور، و انسان را برده کوچک و بی ارزش او می کند. بردگی، بردگی است و علیرغم اینکه می کوشند این را به ما بقبولانند اما هیچ خدایی نمی تواند بردگی را شیرین و لذت بخش کند.

آزاد اندیشان بی خدا را به جرم کفر و الحاد در سیاهچالها به زنجیر کشیدند، زبانهایشان را بریدند، چشم هایشان را از حدقه درآوردند و آنها را روی آتش نشانده و سوزاندند. اما آیا هنوز کسی هست که بتواند ثابت کند که مسیح خداست؟ که خدا نگارنده نغمه های سلیمان پیغمبر است؟ که جهنم و بهشت وجود دارند؟ که معجزه الهی هست؟ کی قادر است اثبات کند که فرشتگان و اشباح و شیاطین و خدایان وجود دارند؟ آیا کسی هست که آنها را دیده و یا لمس کرده باشد؟ کسی می تواند ثابت کند که مسیح دوباره زنده شد؟ که قرآن به محمد وحی شد؟ آیا کسی هست که بتواند ثابت کند کی کتابهای آسمانی را نوشته است؟ پاسخ منفی است.

اگر خدایی وجود دارد ما چگونه می توانیم بدانیم که او خوب است؟ چگونه ثابت می شود که او بخشنده است و به انسانها اهمیت می دهد؟ اگر این خدای پر قدرت و همه کاره وجود دارد، چرا رنج و درد انسانها بخاطر بیماری و قحطی و جنگ و گرسنگی و بی بهداشتی را تحمل می کند و کاری نمی کند؟ علمای دینی می گویند خدا انسانها را از نژادهای مختلفی که از نظر رنگ پوست و مو، قواره و قدرت هوش و استعداد متفاوت هستند، خلق کرده است و نابرابری بین انسانها کار خداست. چرا خدا این کار را می کند؟ چرا این نابرابریهای فیزیکی را مبنای حقوق انسانها قرار می دهد؟ آیا این خدا بیمار و مردم آزار است؟ عقل او کجا

رفته است؟ چرا این خدا مبدا و منشا نابرابریهاست؟ خدایی که می داند بخاطر این نابرابریها خونها ریخته می شود و رنجها و خصومتها آفریده می شوند، اجساد بی شمار انسانها بر زمین می افتند، پشتهای شلاق خورده سیاهان و برده ها، قلبهای شکسته مادران فرزند از دست داده و با همه اینها همچنان دست به خلق این همه نابرابری و خصومت می زند، این خدا باید بی نهایت قسی القلب و وحشی باشد.

چرا باید بگوئیم خدا خوب و مهربان است؟ سیاهچال هایی که دیوارهای آنها پر از آثار خون و آه انسانهای آزاده و شجاع است. چنگک هایی که خون چنین انسانهایی بر آنها خشک شده، بردگان، بی پناهان، شجاعان جسوری که در آتش مجازات ادیان سوختند، بی دینان آزاده ای که روی آتش کلیساها کباب شده و ماهیچه ها و مفاصل شان از هم جدا و ذوب شدند، بدنهای انسانهای عدالت خواه، چشمان نابینا شده انسانهای خواهان حقیقت و راستی، آه زنان ستم کشیده و محروم، چهره های معصوم کودکان فقیر و بی سرپرست، میلیونها انسان قربانی جنگهای مذهبی و حاکمان ستمگر، قربانیان سیل و زلزله و آتشفشان و طوفان و ترس و وحشت دائمی انسان، انسانی که آزادی از او گرفته شده، بله همه این واقعیات بر عدم وجود خدا و مرگبار بودن خدا پرستی و دین دلالت می کنند. این واقعیات نشان می دهند که اعتقاد به خدا سرچشمه بسیاری از بدبختی های انسان از گذشته های دور تا به امروز بوده است.

این یکی از داده های آته ایسم و اعتقاد شمار زیادی از متفکرین و فیلسوفان آزاد اندیش است که می گوید: اگر خدای سنتی و کلاسیک خداپرستان وجود دارد، به اندازه کافی مدرک وجود دارد که ثابت کند این خدا موجودی شریر و مضر است. جنایات و کشتارهایی که ادیان یهود و مسیح و اسلام در خدمت به این خدا مرتکب شده اند، و مفاهیم و مقولاتی مانند شیطان و شرارت و بلا و کلمات خود خدا در باره این مفاهیم، بخوبی ماهیت چنین خدایی را افشا می کند. برخلاف تعالیم ادیان، این خدا بسیار بی انصاف، ناحق، بی منطق و بسیار مضر و شریر

← بقیه ا. صفحه ۸
خود کافر و بی ایمان کنی. گفتیم: واقعا به دلیل این همه بلاهایی که خدا در قرآن بر سر زنان نازل کرده به نظر من هیچ زنی نباید مسلمان باشد همه زنان دنیا باید بی خدا و بدون خدا باشن. و اما چندی پیش دوستی پناهنده برابم تعریف می کرد که در راه سفر به اروپا چندین نفر بودیم که دوستانم درآب غرق شدند و چون خدا من را دوست داشت من غرق نشدم. به همین دلیل من هرگز نمی توانم خدا را فراموش کنم. بحث شروع شد، گفتیم: پس خدای شما خدای دوستانت نبود و با آنها غرض شخصی داشته که آنان را غرق کرده. تازه عزیز من اگر سرمایه دارها چیز مزخرفی به نام مرز و کشور را درست نمی کردند. نه تنها دوستان شما بلکه هزاران انسان هر سال در این راه غرق نمی شدند، نه خدایی لازم است نه دعایی هرچه قانون است به دست انسان نوشته شده و اجرا می شود به غیر از دست انسان هیچ دستی در کار نیست و کسانی که این موجود یا موجودات افسانه ای را ترویج و تبلیغ و دفاع می کنند مصلحت آنها در این است. اصل قضیه تولید برای سود و سرمایه است. اگر این مسایل روشن شود هیچ دکتر حلقه بگوشی رو به روی این همه مردم در تلویزیون در کمال وقاحت اعلام نمی کند که روزه برای بدن بسیار مفید است در حالی که در کشورهای غرب برای سلامتی زیادتیر وعده های غذا را از سه وعده به پنج دفعه سفارش می کنند. این دوست هم انصاف را به جانب من حواله کرد و گفت: مکتب فکری که تو برای ان فعالیت می کنی زنده باد من هم سعی می کنم به جنبش بی خدایان ملحق شوم. و باز هم اما به قول مسلمانان هیچ بویی از بوی دهان انسان روزه دار نزد خدا خوشبوتر نیست. بگذارید این بو برای خداو دوستان او باشد و ما با بهترین بوی عطر زندگی کنیم. بدون خدا زندگی کردن را برای تک تک انسان ها ارزشمند به امید دنیای انسانی بدون خرافه و خدا و درود بر بی خدایان و بی خدایی.

زنده باد دنیای بدون خدا و دین! (۲)

اعظم کم گویان

روحانیون و مقدسین

سعادت و خوشی انسان، حقیقت نهایی و هدف غایی زندگی است و تامین آن بر دوش انسانها و با تلاش مادی همه جانبه و بکارگیری آگاهی و خرد آنها امکان پذیر است. سعادت که ناشی از انجام تعهدات، تامین هر چه بیشتر ایده آل های انسانی، و ناشی از زیبایی طبیعت، هنر و خلاقیت خواهد بود. سعادت که به تولد شعر و موسیقی و استعدادهای عالی منجر خواهد شد. اما تحت تاثیر تبلیغات دینی، بسیاری از مردم این نوع خوشی و منشا آن را مادی و فانی و پست تلقی می کنند و خود را طرفدار معنویت و روحانیت می نامند و وانمود می کنند که به احساسات و روحیات مادی و "پائین" اهمیت نمی دهند. اینها سعادت و خوشی را نه در این دنیا که در "دنیای دیگر" می خواهند. سرمشق اینها، پیغمبران، قدسین، آیت الله ها، کاردینال ها و اسقف ها و خاخام ها هستند.

اما این موجودات معنوی و روحانی که به "مادیات" اهمیت نمی دهند زندگی تجملی و مرفه خود را از قبل رنج و زحمت دیگران تامین می کنند. همگی بی خاصیت و مفتخور هستند و باعث ترس و نگرانی و بی شخصیتی برای مردم هستند. کارشان این است که برای کسانی که زندگیشان را تامین می کنند، دعا کنند! ادعا می کنند که برای راهنمایی و هدایت نوع بشر آمده اند! اما متکبر، متفرعن و انتقام جو هستند. سردمداران ادیان همواره دشمن آزادی و رفاه مادی مردم و دانش و تحقیق و جستجوی بشر برای کسب حقیقت بوده، هستند و خواهند بود. اینها دنیا را با ایمان، نفرت، کینه مذهبی و ترس انباشته کرده اند و برای حفظ موقعیت شان هر جنایت و وحشیگری را مرتکب شده

اند. اینها انسانهایی را که کار می کنند، زحمت می کشند، زندگی می کنند، همسران و کودکانشان را دوست دارند، به زندگی عشق می ورزند، سفر می کنند، دنیا و زندگی را تجربه می کنند، نقاشی و مجسمه سازی می کنند و دنیا را با عشق و خلاقیت و شور زندگی پر می کنند، دارای "تمایلات پست مادی" و "بدون معنویت" و "این دنیایی" می نامند. اینها دشمنان زنان، کارگران، آزاد اندیشان، دانشمندان، هنرمندان، شاعران و همه کسانی هستند که می خواهند زندگی بهتری را در این دنیا بسازند. این مقدسین و پیغمبران و روحانیون می گویند این دنیا دوره موقت و آزمایشی برای زندگی بعد از مرگ است و زندگی این دنیا باید صرف آماده سازی برای "آن دنیا" شود.

طبق وعده های اینها، کسانی که حرف پیغمبران، کاردینال ها و آیت الله ها را گوش کنند در آن دنیا پاداش می گیرند و سایرین در عذاب دائمی بسر خواهند برد. این معنویون و روحانیون همواره از کار کردن و زحمت کشیدن متنفر و بیزارند، چیزی به رفاه و ثروت مادی بشریت نیافزوده اند و خود از حاصل دسترنج دیگران زندگی کرده اند. اینها دشمن خوشی و سعادت معصومانه انسانها هستند. ادبیات آنها سراسر اهانت و تحقیر نسبت به موجودیت، آگاهی و خرد انسان است. بسیاری از مردم متأسفانه از سر جهالت عمر خود را صرف خواندن این متون ابلهانه و پیروی از آنها کرده اند. این مقدسین و مردان خدا ادعا می کنند که نویسنده واقعی کتاب مقدس شان، خداست و هر زن یا مردی این را نپذیرد، در آتش جهنم خواهد سوخت. در نقطه مقابل اینها، انسانهای بی "معنویت" یعنی نامقدسین و "معصیت" کاران، ادبیات بمراتب وسیع تر و غنی تری را خلق کرده اند، علم، هنر، نقاشی، مجسمه سازی، فلسفه و شعر همگی جوشیده

از خلاقیت ماتریالیستهای بی خدا و بدون "معنویت" است. در مقابل، "معنویون" به مردم نفرت و آزار هموعان خود را آموزش می دهند، به زور و تحمیل متکی هستند، تقلب و ریاکاری را اشاعه می دهند و می گویند که با واسطگی آنها به درگاه خدا و بخاطر دعای آنها، باران و آفتاب و حاصلخیزی زمین و خیر و سعادت انسان تامین می شود، و قحطی و خشکسالی متوقف می گردد. می گویند بخاطر شکر آنهاست که زندگی بشر ادامه پیدا کرده است. اینها مدعی بخشش و سخاوت هستند، چیزی که مطلقاً فاقد آن هستند. ادعا می کنند که مخالف انتقام هستند اما هرگز و هرگز قابلیت بخشش و عفو کردن را نداشته اند. برعکس، هر زمان قدرت را در دست داشته اند، خشونت اشاعه یافته، آزادی ناپود شده، آموختن متوقف شده، زنان برده و فرودست شده اند، متفکرین زندانی شده، روشنفکران و انسانهای صادق تحت فشار قرار گرفته، جسوران و آزادگان به قتل رسیده اند، و دانش و آگاهی محکوم به فنا شده اند. روحانیون و مقدسین همواره دشمن بشر بوده، هستند و خواهند بود.

در مقابل، ما بخاطر همه آنچه که امروز داریم، بخاطر پیشرفت و تعالی، بخاطر هنر و علوم، بخاطر تداوم زندگی، بخاطر کاهش دردها و بیماریها، بخاطر غذا و مسکن بهتر، بخاطر موسیقی و شعر و هنر که زندگی ما را خوش تر و غنی تر می کنند، بخاطر تکنولوژی بهتر و بخاطر همه اینها ما مدیون ماتریالیست ها و بی دیندانیان هستیم، آنهایی که تمام توجه و هم و غم و زندگی خود را صرف بهبود زندگی مادی و این دنیایی بشر کرده اند.

خدا چیست و چه نقش و جایگاهی دارد؟ آیا یک خدای ازلی و ابدی جهان و انسانها را خلق کرده است؟ اگر این خدا وجود دارد، چرا

انسانهایی را معلول، معیوب و کم هوش خلق می کند؟ چرا مجرمین و دیوانگان و ابلهان را می آفریند؟ قدرت و عقل نامتناهی این خدا، چگونه عیب و نقصان او در آفرینش موجودات فوق را توجیه می کند؟ آیا یک خدای ابدی حاکم این جهان است؟ آیا او مسئول ستم ها و جنایات شاهان و شاهزادگان و امپراطورها و روسای جمهور و ژنرال هاست؟ آیا او مسئول وقوع همه جنگها و ریختن خون انسانهای بیگناه است؟ آیا او پاسخگوی قرنهای بردگی، پشتهای زخمی و شلاق خورده انسانها و ربودن کودکان شیر خوار از آغوش مادران و فروش آنها بمثابة برده است؟ آیا او جوابگوی قرنهای تعقیب و آزار دینی، انگیزاسیون و به میخ کشیدن معترضین، و مسئول ابزارهای شکنجه است؟ آیا این خدا به وحوش دینی مجوز داده تا انسانهای شجاع و با فضیلتهای اخلاقی بالا را نابود کنند؟ تا خون بیگناهان را بریزند؟

اگر خدایی با قدرتی بی نهایت و مافوق طبیعت این دنیا را اداره می کند، چرا زلزله، صاعقه، قحطی، خشکسالی و بلاهای طبیعی برای بشر اتفاق می افتد؟ چرا خدایی با چنین قدرتی نمی تواند جلوی سرطان، میکروبها، دیفتری، ایدز و بیماریهای مهلک و غیر قابل درمان را بگیرد؟ چرا این خدا به اعمال درندگی، وحشیگری و خشم و غضب اجازه می دهد؟ با این همه فقر، بدبختی، بیماری، جنگ و نابسامانی، بلایای طبیعی و مصیبتهای روزانه زندگی مردم، واقعا نقش دین و خدا چیست؟ چرا خدایی با این قدرت نه تنها نابرابریها را از بین نمی برد بلکه سرسختانه از آنها دفاع می کند؟

دین منشا ترس است و ترس محراب و مسجد را خلق می کند و قربانی به درگاه خدا پیشکش می کند. ترس باعث سر برآوردن کلیساها و